

جایگاه حقوق مالکیت در استحکام نظام اقتصادی

یداله دادگر*

هاشم بزنگانی**

چکیده

حقوق مالکیت با وجودی که ماهیتاً موضوعی حقوقی است، از ارکان استحکام نظام‌های اقتصادی و سیاسی است و تحکیم این امر حقوقی موجب استحکام سیستم‌های غیر حقوقی می‌گردد. حقوق اقتصادی در ضمن از اولین زمینه‌های مطالعات بین رشته‌ای در حقوق و اقتصاد نیز محسوب می‌گردد. این مقاله با منشی تحلیلی - توصیفی به بررسی نقش و جایگاه حقوق مالکیت در تثبیت و ارتقاء هر چه بیشتر نظام‌های مختلف اجتماعی (در اینجا نظام اقتصاد سیاسی) مبادرت می‌ورزد. پس از مقدمه به ریشه‌ها و تحولات حقوق مالکیت اشاره خواهد شد. نقش حقوق مالکیت در پیشرفت اقتصاد سیاسی و نکات قابل ملاحظه دیگر بخش‌های این مقاله را تشکیل می‌دهند.

کلید واژگان

حقوق مالکیت - استحکام نظام اقتصادی - پیشرفت اقتصاد سیاسی - مطالعات بین رشته‌ای - حقوق اقتصادی.

* دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
** پژوهشگر همکار.

مقدمه

در این بخش مقدماتی را در قالب چند نکته مرتبط به هم تدوین می‌کنیم.

۱. حقوق مالکیت یک نوع استحقاق انحصاری نسبت به یک منبع توسط افراد و گروه‌های بخش خصوصی و یا حکومت‌ها می‌باشد. دارندگان حقوق مالکیت می‌توانند در آن حقوق تصرف کرده، از آن کسب درآمد نمایند و یا آن را به دیگری انتقال دهند. این امر از منظر اقتصاد اهمیت کلیدی دارد. از منظر اقتصاد سیاسی برای کارآمد سازی مناسب حقوق اقتصادی چند موضوع بایستی محقق شود. یکی آنکه حقوق مالکیت دقیقاً تعریف و مرزبندی شود. در ثانی کاربردهای آن به طور واضح معین گردد. و سرانجام آنکه حقوق مربوطه مورد حفاظت واقع گردد. اما اجرای این امور هزینه‌بر هستند و از نگاه اقتصادی مقوله هزینه از اهمیت خاصی برخوردار است (همان‌گونه که منافع تحقق حقوق مالکیت حائز اهمیت ویژه است). بخش‌هایی از هزینه‌های مربوطه از منظر اقتصادی به "هزینه مبادله" تعبیر می‌گردد.

۲. اقتصاددانان اولیه نئوکلاسیک از اهمیت کلیدی حقوق مالکیت غافل بودند و این یکی از اصلی‌ترین دشواری‌ها و نارسایی‌های مکتب نئوکلاسیک به حساب می‌آید. با توجه به اینکه رویکرد حاکم در اقتصاد و حتی در حقوق اقتصادی (خواهی نخواهی) تحت تأثیر شدید اندیشه نئوکلاسیک است لذا بی‌توجهی آن رویکرد به حقوق مالکیت مشکل آفرین خواهد بود. بعدها گروه‌هایی از نئوکلاسیک‌ها به نقش پایه‌ای حقوق مالکیت توجه کرده و تلاش کردند که خلاء مربوطه را در ادبیات نئوکلاسیک بیوشانند. از میان این‌ها رونالد کوز (متولد ۱۹۱۰)، آرمین آلچیان (متولد ۱۹۱۴) و هارولد دمز (متولد ۱۹۳۰) پیشتاز بودند. البته گروهی از اقتصاددانان نهادگرا در این رابطه نقش برجسته‌ای داشتند که از جمله داگلاث نورث و ویلیامسون تلاش وسیع‌تری به عمل آورده‌اند. جالب توجه است که تعدادی از اقتصاددانان که از یک سو به بررسی جایگاه نهاد حقوق مالکیت پرداختند و از سوی دیگر دنبال حل و فصل نارسایی‌های اقتصاد نئوکلاسیک بودند، اقتصاددانان نهادگرایی جدید نام گرفتند. بنابراین پردازش دیدگاه این اقتصاددانان پیرامون حقوق مالکیت از اولویت‌های مطالعات مربوط به عرصه‌های مورد بحث در این مقاله خواهد بود.

۳. تحکیم مالکیت خصوصی از طریق حفاظت از اموال و قراردادهای در تقویت کارآفرینی و خلاقیت مؤثر است و این خود زمینه‌های پیشرفت اقتصادی را فراهم می‌آورد. تثبیت و استقرار حقوق مالکیت در عین حال با نوعی احساس آزادی اقتصادی، استقلال مادی و انگیزه انفرادی همراه است که آن نیز بر کارآمدی نظام‌های اقتصاد سیاسی مؤثر می‌باشد. در عین حال حقوق مالکیت یک رشته دشواری نیز همراه دارد که توجه به آنها در یک مطالعه همه جانبه به موضوع مورد نظر، اهمیت دارد. یکی از این دشواری‌ها مقوله مخاطره (و ریسک) و مسئولیت می‌باشد. مسئولیت مربوط به حقوق مالکیت امری جدی و در مواردی دشوار می‌باشد. زیرا، ممکن است کارکرد حقوق مالکیت در قالب نظام بازار با هزینه‌ها و منافع گوناگونی همراه باشد و به نتایجی منجر شود که لزوماً با اهداف کارگزاران اقتصادی سیاسی همساز نباشد. همچنین توجه شدید به حقوق مالکیت در مواردی ممکن است برای رقابت پذیری، موانعی (هر چند مختصر) فراهم آورد. به این خاطر تعدادی از دانشمندان حقوقی-اقتصادی عقیده دارند که در شرایط بروز دشواری‌های حقوق مالکیت، مناسب است دولت‌ها در امور مربوطه دخالت کنند. اما در مقابل گروهی از صاحب نظران دخالت بیشتر دولت را مخرب می‌دانند. آنها ترسیم دقیق حقوق مالکیت را پایه‌ای می‌دانند که با کمک آن می‌توان مانع دخالت‌های بیشتر دولت و مقامات رسمی حتی در حل و فصل دعاوی مربوط به پیامدهای جانبی منفی (مانند انواع فعالیت‌های آلوده کننده) گردید. طیف ثالثی نیز نوعی همکاری دوستانه بین نهاد حقوق مالکیت، دولت و بخش خصوصی را مورد تأکید قرار می‌دهند و به اصطلاح راه حلی بینابین را بر می‌گزینند.

۴. اقتصاددانان از زمان آدام اسمیت (اگر گفته نشود پیش از او) مشاهده کرده‌اند که عملکرد (رشد و توسعه) اقتصادی تا حدود زیادی به عوامل نهادی بستگی دارد. اما در آن زمان تلاش برای مشخص ساختن اینکه چنین عواملی چگونه و تحت چه شرایطی بر عملکرد اقتصادی اثر می‌گذارد خیلی از حد توصیف کلی فراتر نرفته است و در بررسی‌های اقتصادی توجه کافی به ویژگی‌های نهادی معطوف نگردید و لذا نقش متغیرهای غیراقتصادی مهمی چون ساختار حقوق مالکیت در تحلیل‌های مربوط مورد غفلت واقع شده است. همان‌طور که اشاره شد این غفلت در زمان نئوکلاسیک‌ها عمیق‌تر گردید، در حالی که این عوامل غالباً نقش مهمی در موفقیت یا شکست سیاست‌های رشد و توسعه را بر عهده دارند. در دهه‌های اخیر به‌ویژه با رواج اقتصاد نهادگرا یک سری تلاش‌های سیستماتیک برای تحلیل اهمیت عوامل نهادی در تبیین تفاوت وضعیت اقتصادی کشورهای مختلف جهان صورت پذیرفته است که یکی از مهم‌ترین این نهادها، حقوق مالکیت می‌باشد.

۵. امروزه مسائل اقتصادی در عرصه وسیع نظام اجتماعی و به صورت ارتباط متقابل عوامل اقتصادی و عوامل غیراقتصادی (مثل عوامل سیاسی، حقوقی و به‌طور کلی عوامل نهادی) مورد بررسی قرار می‌گیرد. به این ترتیب می‌توان گفت دیوار بلند میان اقتصاد و سایر علوم اجتماعی فرو ریخته است. بسیاری از اقتصاددانان بر این باورند که افزایش میزان تولید ملی و ارتقاء سطح زندگی مردم به همان اندازه که تابع متغیرهای اقتصادی چون پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، نرخ ارز و امثال آن است، تحت تأثیر کارکردهای نظام‌های سیاسی و حقوقی از یک سو و ارزش‌ها باورها، انگیزه‌ها و در کل نهادها از دیگر سو می‌باشند. به این لحاظ اغلب تئوری‌های اخیر نیز بر اهمیت چارچوب نهادی در توضیح سیاست‌های توسعه و رشد تأکید می‌ورزند. در این میان ساختار حقوق مالکیت خصوصاً از اهمیت اساسی‌تری برخوردار است.

۶. شکل‌گیری و تکامل حقوق مالکیت در جوامع مختلف با منافع و هزینه‌های تخصیص و تثبیت آن ارتباط دارد. تغییرات اقتصادی، هزینه‌ها و منافع جدیدی را به وجود می‌آورد که منجر به تحول ترتیبات حقوقی موجود می‌شود. چنانچه این تحول به گونه‌ای باشد که منافع خالص تغییرات اقتصادی را تأمین نسازد، تخصیص کارای منابع محقق نشده و حرکت مربوطه در مسیر رشد و توسعه با مشکل روبه‌رو می‌شود. علاوه بر این عملکرد هر نظام اقتصاد سیاسی توأم با یک سری هزینه‌های معاملاتی است. بنابراین چارچوب حقوق مالکیت حاکم بر معاملات می‌تواند از طریق متأثر ساختن هزینه معاملاتی نتیجه تخصیص منابع را تحت تأثیر قرار دهد. بسته به اینکه این چارچوب چه و چگونه باشد، نتیجه تخصیص منابع می‌تواند کارا یا ناکارا باشد. بر اساس آن دسته از برداشت‌های اقتصادی که به نهادها (به‌ویژه حقوق مالکیت) بی‌توجه هستند، رشد و عقب‌ماندگی تنها متکی به توسعه عوامل فنی تولید می‌باشد و لذا آنها به کنش متقابل انسان‌ها و حقوق ایشان در جریان تولید و مبادله یعنی روابط و ساختار حقوق مالکیت و توزیع آن و سایر عناصر نهادی توجهی ندارند. مثلاً نئوکلاسیک‌ها با فرض کارآمدی ذاتی بازار و ثبات چارچوب نهادی جامعه، عوامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی را در سرمایه انسانی و فیزیکی و پیشرفت‌های تکنولوژیکی و سرمایه‌های مالی جستجو می‌کند.^۱ این در حالی است که نقش سرمایه‌های انسانی و اجتماعی در تحولات اقتصادی بسیار ریشه‌دارتر و فراگیرتر از قالب‌های مکانیکی، فیزیکی و ریاضی است. به نظر ما بخش قابل ملاحظه‌ای از دشواری‌های اقتصاد سیاسی ایران نیز ریشه در بی‌توجهی‌های نهادی و به‌ویژه حقوق مالکیت دارد. زیرا، منابع انسانی و مادی کافی در کشور ما وجود دارد.

۱. اما مطالعات نشان می‌دهد که کشورهایی که نقدینگی بالای مالی و منابع گسترده‌ای در اختیار داشته‌اند (از قبیل ونزوئلا و اکوادور) و یا کشورهایی که از سطح آموزش بالایی برخوردار بوده‌اند (نظیر کاستاریکا، آرژانتین و اروگوئه) قادر نبودند سطح توسعه بالایی را ایجاد کنند. آنها هنوز از ۲۵ درصد فقر رنج می‌برند و بیش از ۱۵ درصد بیکاری دارند. یک دلیل عمده عدم پیشرفت قابل قبول در این کشورها و دیگر کشورهای در حال توسعه، بی‌توجهی به پیوندهای نهادی توسعه و به‌ویژه حقوق مالکیت می‌باشد (Sened 2003).

۷. رویکرد نهادی (و به خصوص در ارتباط با مقوله حقوق مالکیت) ما را به شناخت نهادها و مشاهده واقعیت‌های اقتصادی هر کشور رهنمون می‌سازد. از این رو، به نظر می‌رسد این رویکرد به دلیل نگرش به محیط واقعی و شرایط موجود در کشورهای جهان توسعه نیافته و از طریق تأکید بر شناخت نهادها و تاریخ این جوامع از ظرفیت کافی برای تحلیل نظام اقتصادی سیاسی این کشورها برخوردار است. حقوق مالکیت به مثابه یک «نهاد» برای کنش‌های متقابل انسانی ساختاری با ثبات به وجود می‌آورد و به این ترتیب از طریق کاهش تعارض منافع (در شرایط کمیابی) و عدم اطمینان، رفتار اقتصادی و تخصیص منابع را متأثر می‌سازد. از سوی دیگر عملکرد اقتصادی هر جامعه توأم با هزینه معاملاتی است. هزینه‌های معاملاتی هزینه‌های استفاده عوامل تولید از سازوکار بازار به منظور تحقق سودهای بالقوه ناشی از مبادله هستند. حال اگر ترتیبات حقوق مالکیت جامعه به گونه‌ای تصریح شود که هزینه‌های معاملاتی کاهش یابد (به‌طوری که زمینه‌های بهره‌وری از سودهای ناشی از مبادله بیشتر فراهم گردد)، می‌تواند سبب بهبود عملکرد (رشد) اقتصادی جامعه شود. به این ترتیب اقتصاددانان نهادگرا و به‌طور خاص هواداران حقوق مالکیت، به درستی بر اهمیت نهاد حقوق مالکیت و نقش آن در رفتار اقتصادی افراد یک جامعه و نهایتاً تخصیص منابع اصرار می‌ورزند و تصریح می‌کنند که: «حقوق مالکیت می‌باید محور اصلی سیاست‌های توسعه و رشد باشد» (نورث ۱۳۷۹). از دیدگاه نهادگرایی، حقوق مالکیت (برخلاف نگرش نئوکلاسیک)، یک موضوع داده شده و پارامتر انگاشته نمی‌شوند بلکه متغیرند و برای مطالعه رشد و توسعه اقتصادی هر جامعه اهمیت اساسی دارند.

۸. چگونگی ترتیبات حقوق مالکیت هر جامعه رفتار اقتصادی افراد را هدایت می‌کند. تاریخ نشان می‌دهد که سطوح پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی کشورها ریشه در پیدایش حداقلی از مجموعه نهادهای تعریف و تضمین کننده حقوق مالکیت و به‌طور کلی تر امنیت مالی و جانی مردم داشته‌اند. تأمین این حداقل‌ها نیز ریشه در پیدایش حکومت‌هایی داشته که حاکمانش از آیین کشورداری بهره‌مند بودند. حقوق مالکیت مجموعه روابط اقتصادی و اجتماعی‌ای است که وضعیت هر فرد را نسبت به بهره‌گیری از منابع کمیاب جامعه مشخص می‌کند. در ادبیات اقتصادی، اصطلاح حقوق مالکیت دو معنای مشخص را با خود حمل می‌کند. نخست عبارت است از توانایی تمتع از یک بخش از دارایی و دوم حقوقی است که دولت آن را برای یک شخص تصریح کرده و به آن رسمیت می‌بخشد و شامل حق استفاده از منابع، حق کسب منافع آن و حق تغییر شکل در آن می‌گردد.

۱. ریشه‌ها و تحولات حقوق مالکیت

نهاد حقوق مالکیت از با سابقه‌ترین موضوعاتی است که از دیرباز موضوع بحث متفکران بوده است. اما طرح حقوق مالکیت به مثابه عامل رشد و توسعه و ایجاد ثروت در جامعه ظاهراً به زمان شکل‌گیری مکتب‌های فیزیوکرات و کلاسیک می‌رسد. هر چند به نظر می‌رسد این اقتصاددانان از اهمیت نهاد حقوق مالکیت به عنوان پیش‌زمینه رشد و توسعه در مواردی غفلت کرده باشند، اما آنان در عمل به نقش حقوق مالکیت در خلق ثروت و تولید توجه نشان داده‌اند. یک نارسایی اندیشه آنها این بوده که در تحلیل‌هایشان نهادها از جمله حقوق مالکیت را تضمین شده فرض می‌کردند (Bethel 1998, 99). به همین دلیل آنان از کشف نظریه حقوق مالکیت به مثابه ابزاری برای تحلیل (رفتار اقتصادی انسان و تخصیص منابع) غافل شدند. همین‌طور برداشت آنها از حقوق مالکیت به عنوان حقوق قانونی (نه حقوق اقتصادی) و مطلق پنداشتن و غیر قابل تغییر دانستن آن احتمالاً دلیلی دیگر بر بی‌توجهی آنان بود. فیزیوکرات‌ها، حقوق مالکیت را در چارچوب نظام طبیعی که پایه فکری و محور اصلی آرای آنان را تشکیل می‌دهد، طرح می‌کردند. از نظر آنان، نظام طبیعی به عنوان تجلی وضع انسان در طبیعت، ناشی از مشیت الهی و به‌خاطر سعادت ابناء بشر است. در این

نظام نفع شخصی هر فرد هرگز از نفع جامعه جدا نیست. اما از آنجا که تحقق نفع شخصی بدون تضمین حقوق مالکیت ممکن نیست و چون از نظر آنان سعادت ابناء بشر متضمن تعقیب نفع شخصی است در نتیجه به عقیده فیزیوکرات‌ها، حقوق مالکیت بنیادی‌ترین پایه این نظام و بزرگ‌ترین مزیت برای نوع بشر به شمار می‌رود و تأمین حقوق مالکیت در هر جامعه شالوده اساسی نظام اقتصادی است. به نظر آنها حق مالکیت را می‌توان به درختی تشبیه کرد که همه بنیادهای اجتماعی شاخه‌های آن است، شاخه‌هایی که درخت از خود می‌رویاند. به این ترتیب فیزیوکرات‌ها به امنیت حقوق مالکیت و نقش آن در حراست از نظام طبیعی خود به خوبی واقف بودند. بالاخره اینکه فیزیوکرات‌ها از امنیت حقوق مالکیت به عنوان عامل تولید ثروت نیز یاد کرده‌اند. کنه (از سران فیزیوکرات‌ها) می‌گوید: «اگر حقوق مالکیت تصریح نشود، زمین‌ها زیر کشت نمی‌روند، وقتی زمین و تولید آن متعلق به صاحبان آن نباشد هیچ مالک یا اجاره‌داری مخارج توسعه و کشت زمین را متقبل نخواهد شد و تنها ثبات مالکیت است که منجر به کار و تولید ثروت و بهبود کشت می‌شود» (ژید ۱۳۷۰، Barzel 1997, Samuels 1961).

آدام اسمیت نیز از جمله اقتصاددانان کلاسیک است که به حقوق مالکیت پرداخته است. او به خوبی آگاه بود که تا چه حد انگیزه تعقیب منفعت شخصی می‌تواند در برخورد با واقعیت‌های زندگی اجتماعی، خنثی، منحرف و یا شکوفا شود و سعی می‌کرد متغیرهای غیراقتصادی مؤثر بر ثروت را شناسایی کند. او در مورد یکی از این متغیرها یعنی حقوق مالکیت تصریح می‌کند که: «... برای جلوگیری از دست‌درازی افراد جامعه به دارایی یکدیگر و یا دست‌درازی به آنچه متعلق به آنان نیست باید تدابیری اندیشید تا در سایه آن افراد با آرامش و امنیت مالکیت خود را حفظ و تصرف کنند. با این حال اسمیت نظریه مدونی درباره حقوق مالکیت ارائه نکرد. مالتوس به امنیت حقوق مالکیت به عنوان مهم‌ترین عامل ثروت ملل اشاره کرده است با این حال او عمدتاً بر عوامل ثروت یعنی نیروی کار، سرمایه و زمین تمرکز داشت. ریکاردو نیز از حقوق مالکیت و اهمیت آن در تولید سخن گفته است. او ضمن بررسی اثر مالیات بر مالکیت، نقش حقوق مالکیت در افزایش درآمد عمومی را مورد تأکید قرار می‌دهد. او سه فصل از رساله اقتصاد سیاسی خود را به مالکیت اختصاص داد. برطبق نظر "سه" دیگر اقتصاددان کلاسیک، تنها در پرتوی تضمین حقوق مالکیت است که منابع جامعه یعنی زمین، سرمایه و صنعت می‌تواند بیشترین باروری را به عمل آورند. در واقع به نظر او بدون تحلیل حقوق مالکیت، درک قدرت بهره‌وری انسان از زمین و سرمایه غیرممکن است (روستو ۱۳۷۴، Heitger 2004، ریکاردو ۱۳۷۴). در مکتب اتریش علاوه بر سهم قابل توجه پرفسور هایک، برجسته‌ترین اقتصاددانی که حقوق مالکیت را در تحلیل‌هایش به کار گرفت، لودویک فون میزز بود. ویژگی بارز میزز این بود که حقوق مالکیت را به شیوه جدید (نهادی) مورد توجه قرار می‌داد. به زعم او حقوق مالکیت، مالک را مجاز می‌کند که همه مزیت‌ها و یا عدم مزیت‌های حاصل از به کارگیری دارایی‌اش را متقبل شود. بنابراین تا وقتی قوانین کارا نباشند و یا حقوق مالکیت تصریح و تضمین نشوند، هزینه‌ها و فایده‌ها درونی نمی‌شوند و مسأله هزینه‌های خارجی بروز می‌کند. به نظر او کشوری که نهاد حقوق مالکیت قوی‌تر و کهن‌تری داشته است، فرآیند تخریب منابع در آنجا به وقوع نبیوسته و در نتیجه سطح توسعه بالاتری نیز در اختیار داشته است. حقوق مالکیت تقریباً از اواسط قرن نوزدهم آماج حمله گروهی اقتصاددان قرار گرفت که به تثلیث نامقدس میل، مارکس و مارشال مشهور شد. میل حقوق مالکیت را در زمره قوانین توزیع قرار می‌داد و شهرت مارشال از برداشت‌اش از تغییر طبیعت انسانی ناشی می‌شد که معتقد بود با تکامل ماهیت انسانی، مالکیت خصوصی نیز بی‌اهمیت می‌شود. اما برای مارکس حقوق مالکیت معلول مرحله‌ای از تکامل تاریخ است که به سبب توسعه اقتصادی رو به زوال می‌رود (Mises 1966, Marshal 1956, Heitger 2004). در ضمن نئوکلاسیک‌های غیر اتریشی (همان‌طور که در

بخش قبلی اشاره شد) اصولاً جایگاهی برای حقوق مالکیت قائل نبودند و یا نهایتاً آن را یک موضوع ثابت و داده شده قلمداد می‌کردند.

پس از جنگ جهانی اول اتحاد جماهیر شوروی تلاش کرد از طریق برنامه‌ریزی متمرکز دولتی و بدون وجود حقوق مالکیت به توسعه و رشد دست یابد. این امر توسعه اقتصادی را بیش از حد پرهزینه کرد. با این وجود در ادبیات اقتصادی نسلی از متفکران و اقتصاددانان توسعه به وجود آمدند که حداقل در بخشی از جهان بر مدل‌های رشد مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز دولتی منهای حقوق مالکیت تأکید می‌کردند. عامل دیگری که به غفلت تعدادی از صاحب نظران اقتصادی از نهاد حقوق مالکیت کمک کرد، بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود. این بحران این ایده را ایجاد کرد که سرمایه‌داری ناتمام است و برنامه‌ریزی می‌باید به عنوان مکمل بازار مورد توجه قرار گیرد.^۲ و به این ترتیب زمینه اعمال محدودیت بر حقوق مالکیت را به وجود آورد. در این شرایط همچنین کینز سیاست مداخله و ارشاد دولت در اقتصاد را توصیه می‌کند. خلاصه تقریباً در پایان جنگ جهانی دوم برنامه‌ریزی دولتی وجه غالب بود. در کشورهای توسعه نیافته برنامه‌ریزی متمرکز دولتی به عنوان ابزار توسعه و پیشرفت مورد توجه قرار گرفت و سیاست‌های کینزی به عنوان هدایت کننده اقتصاد در سطح گسترده پذیرفته شد. هرچند که اقتصاددانان متعارف در حد ناچیزی در آثار خود به حقوق مالکیت و رابطه آن با رشد و تولید اشاره کرده‌اند اما آنها هیچ چارچوب تحلیلی و نظری واحد و منسجمی را ارائه نکرده‌اند. اقتصاددانان کلاسیکی و به ویژه نئوکلاسیکی (که بر اقتصاد متعارف حاکم هستند) در تحلیل رفتار اقتصادی فرض می‌کردند که اولاً: تنها انگیزه افراد کسب حداکثر نفع شخصی است. ثانیاً: یک چارچوب نهادی زیربنایی معین برای تحقق آن انگیزه در جامعه وجود دارد. علاوه بر آن، آنها فرض می‌کردند که این نهادهای زیربنایی به درستی کار می‌کنند و چنانچه این نهادها نباشند فشارهای ناشی از نیروهای بازار آنها را به طور خود به خودی به وجود می‌آورد. به این ترتیب بود که آنها به جای تحلیل نهادها (خصوصاً حقوق مالکیت) به عنوان عوامل زیر ساختی و تعیین کننده رفتار اقتصادی (در شرایط کمیابی) و تخصیص منابع و رشد، به بررسی عوامل رو بنایی و سطحی (یا به عبارتی عوامل مادی) رشد چون نیروی کار، سرمایه و پیشرفت‌های تکنولوژیکی تمرکز کردند. آنها این نکته را درک و تحلیل نکردند که کارکرد عوامل مادی رشد منوط به انگیزه‌هایی است که خود تحت تأثیر چگونگی ترتیبات نهادی و به ویژه حقوق مالکیت قرار دارند.

در برابر این غفلت نئوکلاسیک‌ها از محیط نهادی و تاریخ جامعه بشری، اقتصاد نهادگرا با ترکیب شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی نظیر جامعه‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی و روان‌شناسی با علم اقتصاد می‌کوشد با زبان اقتصادی، نقش مجموعه نهادی در هدایت و تنظیم زندگی افراد جامعه را مورد مطالعه قرار دهد. به این ترتیب، اقتصاد نهادگرا در واقع مسیر تازه‌ای را در برابر تحلیل‌های اقتصادی گشود. در عین حال نهادگرایان چند شاخه هستند که با وجود مشترکات فکری زیاد تفاوت‌هایی نیز دارند. مثلاً نهادگرایان سنتی اولین بحث‌های نهادی را وارد اقتصاد کردند. ویلن، میچل و کامونز را می‌توان مهم‌ترین چهره‌های آنها و بنیان‌گذاران نهادگرایی اولیه نامید. آنها منتقدان اساسی نئوکلاسیک‌ها هستند. گروه دیگر به نهادگرایان جدید معروف می‌باشند که عمدتاً با وارد کردن نهادها به تعدیل و اصلاح رویکرد نئوکلاسیک مبادرت می‌کنند. به عبارت دیگر این‌ها در چارچوب نئوکلاسیک نهادها را وارد می‌نمایند. مثلاً بر عقلانیت محدود به جای عقلانیت کامل نئوکلاسیک تأکید می‌کنند. همچنین طیف سومی از نهادگرایان را

^۲. توضیح یک موضوع در اینجا مناسب به نظر می‌رسد و آن این است که با وجود توجه ویژه سرمایه داری به حقوق مالکیت، این مقوله اختصاص انحصاری به آن نظام ندارد و هر نظامی که به ثبات و توسعه فکر کند، بایستی به حقوق مالکیت توجه نماید. متأسفانه تعدادی از سوسیالیست‌ها تصور می‌کردند که دشواری نظام سرمایه‌داری در واقع به دلیل توجه به حقوق مالکیت است که به نظر ما این یکی از خصلت‌های کارساز این نظام (و نه نارسایی آن) می‌باشد.

می‌توان مطرح کرد که ضمن توجه به جایگاه نهادها در اقتصاد بین دو گروه فوق قرار می‌گیرند. به این صورت که نه به اندیشه رادیکالی نهادگرایان سنتی عقیده دارند و نه همانند نهادگرایان جدید به توجیه نئوکلاسیک‌های ارتدکس مبادرت می‌کنند.^۳ در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در درون جریان اصلی اندیشه نهادگرا و براساس نوعی اندیشه نقادانه به نظریه سنتی تولید و مبادله، رویکردهای تحلیلی جدید بروز کرد که عمدتاً مدل نئوکلاسیک را نقد و تعدیل کردند. این رویکردها به‌طور عمده به اقتصاد نهادگرای جدید تعلق داشت. نهادگرایان جدید با این ایده که جامعه به‌وسیله چارچوب نهادی اداره می‌شود، بیش از پیش لزوم وارد کردن ترتیبات نهادی به تحلیل‌های اقتصادی را مطرح ساختند. به نظر آنان محیط نهادی و ترتیبات نهادی دو عامل محدود کننده اصلی رفتار فردی به شمار می‌رود و در نتیجه در هر مسأله و یا تحلیل اقتصادی می‌باید تصریح دقیق چارچوب نهادی را کاملاً مدنظر قرار داد. در دل اقتصاد نهادگرای جدید، برخی اقتصاددانان با جزئیات بیشتر و دقت عمیق‌تر به بررسی نهاد حقوق مالکیت پرداختند که تأثیر عمده و عمیقی در احیای نظریه اقتصادی به‌طور عام و احیای نظریه حقوق مالکیت به‌طور خاص از خود به جای گذاشت. این احیاء عمدتاً به کاوز (۱۹۶۰)، آلچیان (۱۹۶۵) و دمسر (۱۹۶۷) تعلق داشت. اینان در واقع زمینه‌های واقعی شکل‌گیری حقوق مالکیت و تأثیر حقوق مالکیت بر رفتار اقتصادی و تخصیص منابع را مورد مطالعه قرار دادند. از این پس با کوشش سایر اقتصاددانان، به تدریج حول چگونگی ساختار حقوق مالکیت جامعه، ادبیات وسیعی پدید آمد و رشد و تکامل یافت که از آن به رویکرد حقوق مالکیت یاد می‌شود.

ادبیات حقوق مالکیت اکنون رو به رشد و تکامل است. در این ادبیات سه مسأله اساسی مطرح است نخست اینکه در هر لحظه تاریخی چه نوع ساختار (ترتیبات) حقوق مالکیتی بر هر جامعه مسلط است و دوم، هر ساختار ویژه حقوق مالکیت چه نتایجی برای جریان کنش متقابل اجتماعی و نهایتاً فرآیند تخصیص منابع در پی خواهد داشت و سوم اینکه چگونه حقوق مالکیت شکل می‌گیرد (وجود پیدا می‌کند) و تکامل می‌یابد. اگرچه در این ادبیات چه در سبک و چه در محتوی آثار و نوشته‌های متنوعی به چشم می‌خورد، اما جملگی در این ایده که حقوق مالکیت بر چگونگی رفتار اقتصادی مردم و در نتیجه تخصیص منابع تأثیر می‌گذارد، علایق مشترک دارند. این ایده به آن معنی است که افراد به انگیزه‌های اقتصادی واکنش نشان می‌دهند و انگیزه‌ها خود تحت تأثیر رژیم جاری حقوق مالکیت قرار دارند. فرضیه اساسی که در رهیافت حقوق مالکیت وجود دارد این است که اگر قرار بر این است که مدل‌های اقتصادی بایستی ظرفیت وسیع‌تری برای تکامل و توسعه داشته باشند پس باید روی چارچوب تحلیلی مدل‌های اقتصادی متعارف، تعدیلات لازم صورت گیرد. بر پایه همین منطق، در ادبیات حقوق مالکیت، بحث جدیدی باز می‌شود که بر لزوم وارد کردن حقوق مالکیت در مدل‌های اقتصادی تأکید می‌کند (Alchian 1973, 16, Furbuton 1972). تاریخ‌نگاران اقتصادی ثابت کرده‌اند که دلیل پیشرفت دنیای غرب تغییرات تدریجی، اما اساسی در حقوق مالکیت بوده است. برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که فشار جمعیت توأم با تغییرات در قیمت‌های نسبی در قرن شانزدهم اروپا، انگیزه‌هایی را برای بازسازی نهادها از جمله حقوق مالکیت به‌وجود آورد. دو کشور پیشرو در این زمینه، هلند و انگلستان بودند که در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی اصلاحات وسیع‌تری در حقوق مالکیت خود ایجاد کردند و در نتیجه به استانداردهای بالاتری در سطح زندگی دست یافتند. پژوهش‌های تاریخی، بر جایگزینی مالیات‌ستانی به جای مصادره به عنوان یک گام بزرگ به

^۳ در عین حال کل حرکت نهادگرایی با توجه به درنظر گرفتن واقعیت‌های نهادی و تأثیر آنها در اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی مورد ستایش می‌باشد. اما به عقیده ما رویکردهای متعادل تر نهادگرایی کارآمدی بیشتری دارند. اینها در همان طیف سوم قرار می‌گیرند. در این مقاله وجه اشتراک کلیه نهادگرایان، توجه به جایگاه نهاد مهم حقوق مالکیت در تحکیم نظام اجتماعی و اقتصاد سیاسی است.

سمت بهبود حقوق مالکیت و در نتیجه پیشرفت غرب تأکید می‌کنند. به نظر آنان بهبود حقوق مالکیت سبب شد که افراد راه‌های جدید برای خلق و انباشت ثروت را در پیش گیرند.

در آغاز، معیشت مردم از راه صید و جمع‌آوری غذا و یا همراه با ابتدایی‌ترین اشکال زراعت تأمین می‌شد. معیشت اجازه انباشت و تمرکز قدرت مادی و مالکیت در یک یا چند کانون و یا در دست‌های افراد معین را نمی‌داد. همه باید کار می‌کردند و در سایه همکاری و مشارکت همگان بود که خطر گرسنگی از پیرامون گروه دور نگاهداشته می‌شد، مالکیت خصوصی به معنای امروزی وجود نداشت، همه زمین‌ها و دارایی‌ها مشاع و مشترک محسوب می‌شد و به نفع همه اعضای طایفه مورد استفاده قرار می‌گرفت. کریستف کلمب پس از مسافرت اولش به آمریکا می‌گوید که نتوانستم دریابم که آنها ملک و مال شخصی داشته باشند زیرا، این طور به نظر می‌رسد که هر چه یک نفر داشته با دیگران تقسیم می‌کند (رید ۱۳۶۳). مرحله صید و گردآوری با یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای جامعه‌بشری یعنی انقلاب زراعی، که در دوران نوسنگی رخ داد پایان یافت و بشر به مرحله تولید غذا گام نهاد. در واقع زراعت گشایشی در وضع تغذیه و حیات مادی گروه‌های انسانی پدید آورد و منشأ یک سلسله تحولات مهم در مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و از آن جمله پیدایش نهاد مالکیت خصوصی بود. در واقع یکی از ثمرات ضمنی ولی مهم تولید زراعی این بود که انسان متوجه ارزش کار خویش، تولید مازاد و مبادله آن گردید. در نتیجه انتقال از زندگی شکارگری به زندگی کشاورزی، مالکیت قبیله را به مالکیت خانواده مبدل ساخت. از نظر یک دسته از نویسندگان ریشه مالکیت خصوصی در همین اضافه تولید است. منطق این تحلیل این است که تا زمانی که چیزی برای ذخیره کردن وجود ندارد، مالکیت هم بی‌معنا است و تنها محصول اضافه می‌تواند ذخیره شود و به مالکیت درآید. این شرایط همچنین وحدت منافع فرد و جمع که پیش از این بر زندگی اجتماعی حاکم بود را در هم می‌شکند. تضاد کمیابی - نیاز که اساس علم اقتصاد مدرن را تشکیل می‌دهد نیز از همین جا آغاز می‌شود.

عده‌ای از نویسندگان مسأله را از موضع انسان‌شناسی و فلسفی دنبال کرده و پیدایش مالکیت خصوصی را زائیده غرایز مشترک انسان‌ها می‌شمارند. از میان مکتب‌های اقتصادی نخستین بار فیزیوکرات‌ها بودند که رقابت در جلب سود را موتور محرکه توسعه اقتصادی شمردند، آن را قانونی اقتصادی در ردیف قوانین طبیعی معرفی کردند، ریشه آن به طبیعت نفع‌طلبی انسان مربوط دانسته و مالکیت را نیز چیزی جز خودشکفتگی این قوانین طبیعی ندانستند (شاله ۱۳۳۰، بدن ۱۳۴۳). اما چنانکه گفته شد در آغاز تاریخ و برای زمانی بس طولانی اثری از این تمایل در جوامع بشری دیده نمی‌شود و کوششی از جانب افراد برای کسب مالکیت به عمل نمی‌آمد زیرا، در آن دوران امنیت افراد در درون جامعه از سوی یکدیگر تهدید نمی‌شد. حتی بعدها که زراعت رواج یافت و با تکامل روش‌های کشت مازاد تولیدی به وجود آمد باز هم انگیزه‌ای برای تملک خصوصی و انباشت ثروت مشاهده نمی‌شد. در میان بسیاری قبایل رسم چنین بود که مازاد تولید خود را رایگان به دیگران می‌بخشیدند و افراد و خانواده‌ها در بخشش بهترین چیزها با هم مسابقه می‌دادند. حتی بسیاری از افراد به تحریک احساسات نوع‌دوستی نه فقط مالکیت که در مواردی جان خود را فدا می‌کرده و می‌کنند. بنابراین گرایش طبیعی به مالکیت خصوصی را نمی‌توان به عنوان تنها عامل پذیرفت. باید دو دسته انگیزه را جدا بررسی کرد. یکی مربوط به صیانت و ایمن ساختن زندگی و دیگری میل به فرار از قبول مسئولیت. اولی یعنی حفظ زندگی و ایمنی (امنیت) انگیزه‌ای اصیل، فطری و ضروری برای تداوم جریان زندگی است. اما بحث بر سر چگونگی پاسخ به این محرک (انگیزه) است. تملک و انباشت و ذخیره ثروت تنها یکی از این پاسخ‌ها است. در واقع ریشه روان-شناختی تملک خصوصی منابع اشتراکی تمایل طبیعی به داشتن ایمنی و صیانت زندگی است نه تمایل فطری به مالکیت.

اگر افراد اطمینان داشته باشند که هر وقت هر چیزی که نیاز پیدا می کنند بدون مانع در دسترس شان خواهد بود، به نظر می رسد که میل به تملک شخصی کاهش می یابد.

تکامل علم اقتصاد پاسخ دیگری برای پیدایش مالکیت خصوصی فراهم آورده است. عده ای از اقتصاددانان انسان را موجودی نفع طلب یافتند و همین را به عنوان خصلت عام و غالب، به همه انسان ها تعمیم دادند. هر فرد در وهله اول خواهان آن است که سود را حداکثر و زیان را به حداقل برسانند. اما اولاً: منابع کمیاب اند و ثانیاً: افراد در میان جمع زندگی می کنند و با افرادی سر و کار دارند که به همان اندازه طالب حداکثر منفعت و حداقل ضرراند لذا تراحم و برخورد پیش می آید. در اینجا است که وقتی منابع کمیاب باشند، طرح حقوق مالکیت برای جلوگیری از برخورد و تراحم منافع ضرورت می یابد. بدون حقوق مالکیت ضمن بروز تضاد میان افراد، هر نوع انگیزه سرمایه گذاری از بین رفته و محصول کم می شود. بنابراین به زعم اقتصاددانان مسأله کمیابی حداقل شرط ضروری برای تصریح و تثبیت حقوق مالکیت است. به همین دلیل است که نهادگرایان جدید نیز ضمن محدود دانستن عقلانیت مبتنی بر انگیزه های شخصی و بر اساس نگرش تاریخی بر اهمیت تغییرات نهادهای جامعه و نقش مؤثر آنها در پیدایش حقوق مالکیت خصوصی و تصمیم گیری های مربوط به آن تأکید دارند.^۴ بنیان گذاران مکتب جدید حقوق مالکیت همچون کاوز، آلچیان، دمسز عوامل پیچیده تری را در این زمینه طرح کرده اند. به طور مثال دمسز معتقد است که حقوق مالکیت زمانی شکل می گیرد که منافع درونی سازی بیش از هزینه های آن باشد. به دیگر سخن با افزایش ارزش منابع کمیاب یا کاهش هزینه های واگذاری، اجرا و مبادله حقوق، انگیزه برای طرح حقوق مالکیت برای آن منابع افزایش می یابد. بدیهی است با مبنا قرار دادن صرف تحلیل های هزینه - فایده، بسیاری از جنبه های حقوق مالکیت مورد مطالعه قرار نمی گیرد. شاید به همین دلیل مالکیت خصوصی به عنوان نیروی محرکه توسعه در برخی نظام های اقتصادی، نقشی دوگانه بازی کرده است. از یک- طرف آنها را به نحوی بی سابقه در مسیر توسعه قرار داده و از سوی دیگر اثرات مخربی بر منابع طبیعی و انسانی وارد کرده و انواعی از ناامنی ها و آسیب های اجتماعی و تخریب نیروی انسانی و مناقشه میان گروه ها و طبقات و ملت ها را به وجود آورده است. به هر روی به نظر می رسد دو دسته عوامل کلی را برای پیدایش حقوق مالکیت خصوصی در جوامع بشری بتوان ذکر کرد: یکی عوامل درونی و انگیزشی که خود تابعی از شرایطی است که ایمنی و صیانت زندگی را خدشه دار می سازد و دیگری عوامل برونی که شامل تولید مازاد بر نیاز شخصی و همچنین تغییرات نهادی نظیر تغییر شیوه معیشت، تغییر نظام مبادله، پیشرفت های تکنولوژیکی، شکل گیری دولت و نهاد قدرت و خصوصاً شکل گیری نهادهای سرمایه داری می باشد.

۲. نقش حقوق مالکیت در پیشرفت و ثبات اقتصاد سیاسی

نهاد حقوق مالکیت همانند سایر نهادهای اجتماعی، از فرهنگ و اجتماع سرچشمه می گیرد و در چارچوب کنش جمعی انسان ها تعیین می شود. وقتی افراد اجتماعی تشکیل می دهند و با هم زندگی گروهی می کنند، برای جلوگیری از برخورد و کشمکش، نیازمند تعریف و اجرای ترتیباتی برای دستیابی و استفاده از منابع کمیاب می باشند. این ترتیبات مبنای کنش متقابل آنها قرار گرفته و سبب تنظیم و تثبیت روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی میان آنها می گردد. در این شیوه زندگی (اجتماعی)، گروه یا اجتماع ترتیبات استفاده از منابع را تعریف می کند. با تعریف این

^۴ همان طور که اشاره شد اصولاً یک تفاوت اساسی نهادگرایان جدید و نئوکلاسیک های ارتدکس تفاوت در مفهوم عقلانیت است. ارتدکس ها عقلانیت ابزاری و کامل را محور قرار می دهند و تنها انگیزه فعالیت را حداکثر سازی نفع شخصی می دانند ولی نهادگرایان جدید، عقلانیت محدود را محور قرار می دهند و عوامل نهادی را نیز مؤثر می دانند.

ترتیبات که به صورت، قوانین، رسوم، عرف، سنت و امثال آن جلوه گر می‌شود، صاحبان دارایی (فیزیکی، معنوی) در برابر دارایی‌هایی که در تصرف دارند، حقوقی پیدا می‌کنند که در واقع حقوق مالکیت آنان را تشکیل می‌دهد. ترتیبات حقوق مالکیت هم می‌تواند مبنای رسمی (قوانین مصوب و مکتوب) داشته باشد و هم مبنای غیررسمی (هنجارهای رفتاری، عرف و امثال آن) داشته باشند. این مبنا به‌طور عمده به ارزش اقتصادی دارایی و تعداد استفاده‌کنندگان از آن بستگی دارد. هر چه ارزش دارایی برای جامعه بالاتر و تعداد استفاده‌کنندگان بیشتر باشد، ضمن مهم بودن هنجارهای رفتاری و حقوق عرفی در تعریف و اجرای حقوق مالکیت، شکل‌گیری نهادهای رسمی (چون قوانین مصوب و ساختار حکمرانی دولت)، به میزان بیشتری ضرورت می‌یابد. مادامی که افراد اجتماع به هر دوی این قواعد احترام بگذارند، حقوق مالکیت هم از نوع رسمی و هم غیررسمی بر ثبات اقتصاد سیاسی کشورها مؤثرتر خواهند بود. از این جهت حقوق مالکیت، اتخاذ هنجارهای رفتاری خاص برای استفاده از منابع را ترغیب و هزینه‌های عدم رعایت آن را نیز تصریح می‌کند. هزینه‌های نقض حقوق مالکیت رسمی ممکن است جریمه، زندان و مانند آن باشد. اما هزینه عدم رعایت حقوق مالکیت غیررسمی به ساختار عرفی جامعه بستگی دارد که معمولاً طیفی از محرومیت‌های اجتماعی، اقتصادی و مشابه آن را در برمی‌گیرد که می‌تواند به تضعیف بلند مدت بنیان‌های سیاسی-اقتصادی منجر شود.

ترتیبات حقوق مالکیت جامعه، هرگز ثابت و ایستا نیستند بلکه جنبه پویا و تحولی دارند. یعنی همچنانکه منابع کمیاب‌تر می‌شوند و ارزش اقتصادی آنها تغییر می‌کند و تکنولوژی و جمعیت رشد می‌کند و نیاز متقابل به مبادله بیشتر می‌شود، مردم تمایل پیدا خواهند کرد که بخشی از وقت خود را صرف تصریح مجدد حقوق مالکیت کنند. معمولاً مردمانی که به این تغییرات اجتماعی و اقتصادی واکنش خلاقانه نشان می‌دهند، قادر خواهند بود سازوکارهای جدید حقوق مالکیت را به‌وجود آورند. این شیوه تصریح حقوق مالکیت، حقوق مالکیت درون‌زا نیز گفته می‌شود. در مقابل شیوه دیگر، شکل‌گیری برون‌زای حقوق مالکیت است. در این شیوه، دولت (یا هر مکانیزم شبیه به آن) براساس رجحان‌های خاص خود و یا بر پایه نیازها و ترجیحات انباشته شده برآمده از یک جهش نهادی در جامعه (مثلاً انقلاب)، ترتیبات جدید حقوق مالکیت را شکل می‌دهد. شاید یکی از مهم‌ترین این نیازها و رجحان‌ها را بتوان ضرورت باز توزیع دارایی‌های مولد جامعه ذکر کرد. با این توضیح، طرح این نکته قابل درک است که اصطلاح حقوق مالکیت دو معنای مشخص را با خود حمل می‌کند. نخست توانایی تمتع از دارایی است و دوم حقوقی است که دولت آن را تصریح می‌کند. پس موضوع هم به تحکیم اقتصاد پیوند دارد و هم به استحکام سیاست که اولی حقوق اقتصادی خوانده می‌شود و دومی حقوق قانونی. در ادبیات حقوق مالکیت، حقوق اقتصادی هدف محسوب شده حال آنکه حقوق قانونی ابزار دستیابی به این هدف تلقی می‌شوند. ادبیات جدید حقوق مالکیت بیشتر با حقوق اقتصادی سر و کار دارد و حقوق قانونی یک نقش حمایت‌کننده ایفا می‌کند و می‌تواند حقوق اقتصادی افراد را تغییر دهد».

گاه حقوق مالکیت به یک بسته حقوق تشبیه می‌شود که هر قسمت آن نشانگر یک حق یا جریانی از منافع است. به عبارت دقیق‌تر، از این منظر، منابع به مولکول‌هایی تشبیه می‌شوند که بسته‌های حقوق مالکیت خواص آنها را تشکیل می‌دهند. این خواص شامل حق استفاده از منابع، حق کسب منافع و حق تغییر شکل آن، می‌گردد. همان‌گونه که بسته‌های حقوقی یک مالک خصوصی زمین شامل حقوقی می‌شود، جامعه نیز یک بسته حقوقی دارد که شامل مالیات‌ستانی، تنظیم مقررات استفاده از منابع و مانند آن می‌شود که با توجه به نوع ساختار نهادی جامعه و تحول آن، به این بسته افزوده یا از آن کاسته می‌شود. اما این به آن معنی نیست که از دست دادن قسمتی از بسته حقوقی فرد به نفع بسته حقوقی جامعه ضرورتاً به معنی از دست دادن مالکیت و یا مطلوبیت فردی خواهد بود. زیرا، مثلاً اگرچه امروزه حقوق مربوط به هوای پاک، آب تمیز، تسهیلات مسکن و انواع ملاحظات و حفاظت‌های دیگر به بسته حقوقی جامعه افزوده شده است اما این

حقوق در واقع مالکیت را به میزان زیادی افزایش داده و به آسایش و آرامش فرد می‌افزاید. بنابراین حقوق مالکیت به دو بسته اشاره دارد، حقوق خصوصی و حقوق عمومی. حقوق مالکیت، در واقع به آن جنبه‌هایی اطلاق می‌شود که ناظر بر حقوق خصوصی می‌باشد. آنچه مسلم است این است که حقوق مالکیت هرگز مطلق و مطمئن نیستند. زیرا، کسب اطلاعات مربوط به دارایی‌ها هزینه‌آورند و هزینه‌های مبادله همچون هزینه‌های توأم با انتقال، تصاحب و حمایت از چنین حقوقی همواره وجود دارند. علاوه بر این افراد مختلف و سایر مالکان قانونی ممکن است بر آنها ادعاهایی داشته باشند. یا ممکن است اعمال قدرت دولت، حقوق خصوصی دارایی‌ها را متأثر سازد. محدودیت‌های غیررسمی جامعه مانند حقوق عرفی، هنجارهای رفتاری و مثل آن نیز می‌تواند نوع دیگری از محدودیت‌ها را بر حقوق مالکیت تحمیل کند. چنانچه گفته شد، تجربه تاریخی جامعه بشری نیز نشان می‌دهد که ترتیبات حقوق مالکیت در گذر زمان همراه با تغییرات نهادی جامعه دگرگون شده و می‌شود. ابتدا حقوق مالکیت اشتراکی تسلط داشت و سپس به تدریج اشکال دیگر حقوقی تکامل یافتند. بنابراین، حقوق مالکیت، در واقع تا زمانی پایدار می‌ماند که دولت (به عنوان مکانیزم بی‌طرف) و نهادهای غیررسمی و فرآیندهای اجتماعی آن را به رسمیت بشناسند و از آن دفاع کرده و به اجرا گذارند. شاید ناکامی اقتصاددانان پیشین در راه اکتشاف مفهوم حقوق مالکیت به مثابه ابزاری در تحلیل رفتار اقتصادی افراد، از حل شده و مطلق در نظر گرفتن آن ریشه گرفته باشد. زیرا، همان‌طور که اشاره شد تعداد قابل توجهی از اقتصاددانان نئوکلاسیک، حقوق مالکیت را داده شده و غیر مؤثر در نظر می‌گرفتند.

به هر روی، حقوق مالکیت یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم اقتصاد سیاسی است. این حقوق پایه همه مبادلات بازار را شکل می‌دهند و علاوه بر این چگونگی ترتیبات حقوق مالکیت جامعه به دلیل اثرشان بر انگیزه‌ها، سرمایه‌گذاری، تجارت، کارایی استفاده از منابع و توزیع درآمد در نظام اقتصاد سیاسی را تعیین می‌کنند (Libecap 1989). به عبارت دقیق‌تر حقوق مالکیت نهادی است که می‌تواند توسعه نیافتگی مزمن برخی اقتصادها را توضیح دهد و توصیه‌های سیاستی برای اقتصاد سیاسی کشورها فراهم کند. بنابراین برای تحلیل اقتصادی بسیار حیاتی است که چنین حقوقی به شفافیت تمام تعریف و فهم شوند. در ضمن حقوق مالکیت برای همه کالاهای کمیاب کاربرد دارد. این مفهوم هم شامل حقوق نسبت به چیزهای مادی (مثلاً فروختن اتومبیل) و هم شامل حقوق انسانی مثل حق رأی، حق تألیف و مشبه آن می‌شود. پس می‌توان براساس حقوق مالکیت موقعیت هر شخص را با توجه به استفاده‌ای که از منابع محدود طبیعت می‌نماید، مشخص کرد.

برخی از مؤلفه‌ها و نقش‌های تکمیلی حقوق مالکیت

ارتباط حقوق مالکیت و کارآمدی سیستم‌ها، تخصیص و توزیع منابع، هزینه مبادله، مزاحمت و ارتباط دولت با حقوق مالکیت از مؤلفه‌های مهم مالکیت هستند که به همراه چند نقش تکمیلی دیگر با ثبات نظام‌های اقتصادی سیاسی رابطه مستقیم دارند. به مروری اجمالی در عناوین مذکور می‌پردازیم.

حقوق مالکیت و کارایی: جهت‌گیری ادبیات جدید حقوق مالکیت به این سو است که حقوق دارایی خصوصی بر حقوق مالکیت عمومی و اشتراکی ارجحیت دارد و عقیده بر این است که تحکیم مالکیت خصوصی سبب ارتقاء بهره‌وری می‌شود. در نبود یک تعریف مناسب از حقوق مالکیت خصوصی، انگیزه اشخاص برای بهترین استفاده از منابعی که در دسترس آنها است کاهش می‌یابد. افرادی که نسبت به حقوق‌شان بی‌اطمینانند از استفاده بهینه و سرمایه‌گذاری جدید ناامید می‌شوند. اما ساز و کار حقوق مالکیت به آن معنی است که فرد بسته‌های حقوقی یا ادعاهایی دارد که به او قدرت می‌دهد که پیامدهای احتمالی انتخاب‌هایش را تحت سلطه خود در آورد و این بسته‌ها از سوی

فرآیندهای اجتماعی و سیاسی مجاز شمرده می‌شوند. حقوق مالکیت خصوصی به آن معنی است که فرد می‌تواند نوع استفاده از دارایی‌های خود را مشخص کند و به تمام منافع و هزینه‌های آن نیز تن دهد. یک بحث کلیدی ارتباط حقوق مالکیت و کارایی است. به‌طور کلی چند مشخصه برای نیل به کارایی در ارتباط با حقوق مالکیت وجود دارد. مهم‌ترین آنها را می‌توان با عناوین انتقال پذیری، استثنا سازی، اجرا پذیری و شمول مورد بحث قرار داد (Michelman 1967). از انتقال پذیری آغاز می‌کنیم. پیش از آنکه یک دارایی بتواند در بازار مبادله شود بایستی حقوق مالکیت آن قابل انتقال باشد. اگر یک دارایی به لحاظ فیزیکی انتقال پذیر باشد اما انتقال آن غیرقانونی باشد، برای مبادله آن ممکن است اقتصاد زیرزمینی پدید آید. در چنین شرایطی مبادله، هزینه بر خواهد بود و استفاده کارآمد از دارایی را کاهش می‌دهد. در ضمن انتقال پذیری یک شرط ضروری برای رسیدن به کارایی است اما کافی نیست زیرا، ابتدا، باید نقل و انتقال دارایی آسان و کم هزینه باشد.

مشخصه دیگر کارآمدی حقوق مالکیت استثنای پذیری (یا انحصاری بودن) آن است. حقوق مالکیت وقتی انحصاری است که هزینه‌ها و منافع حاصل از آن منحصر به دارنده آن باشد. حقوق مالکیت باید استفاده انحصاری از دارایی را تضمین کند وگرنه شخص دیگری ممکن است قادر باشد منافع استفاده از آن را بدون آن که هزینه‌هایی بر روی آن انجام دهد، تصاحب کند. همچنین حقوق مالکیت باید ضمانت اجرا داشته باشد. حقوق مالکیت به شیوه‌های رسمی و غیررسمی می‌تواند به اجرا درآید. آدام اسمیت معتقد بود که اجرای حقوق مالکیت از وظایف ابتدایی دولت است (کاتوزیان ۱۳۵۸، ص ۱۸۴). بنابراین حقوق مالکیت یا به‌وسیله دولت و از طریق قوانین رسمی تعریف و اجرا می‌شود، یا توسط نهادهای غیررسمی (نظیر حقوق عرفی، سنت، ایدئولوژی و مانند آن) و به شیوه درونی شدن. شمول نیز لوازم دیگر کارآمدی حقوق مالکیت است. شمول به آن معنی است که همه منابع کمیاب می‌بایستی مالکی داشته باشند. منابع کمیابی که مالک ندارند ممکن است که هم بیش از حد و هم کمتر از حد مطلوب مورد استفاده قرار گیرند. گفته می‌شود مالکیت دولتی یا اشتراکی با مسائل مشابه دارایی‌های بدون مالک مواجه‌اند، بنابراین ممکن نیست بیشترین استفاده کارا از آنها صورت گیرد. با این حال مالکیت عمومی به رغم ناکارایی ممکن است برای اجتماع مرجح باشد.

یک نمونه ناکارآمدی حقوق مالکیت در ادبیات مربوطه، به "تراژدی اشتراک‌ها" معروف است. تراژدی اشتراک‌ها، در شرایط نبود یا ابهام حقوق مالکیت ظاهر می‌شود. در واقع وقتی، تصریح حقوق مالکیت به هر دلیلی بر تمام یک منبع ممکن نباشد، معمولاً بر قسمتی از آن تعریف می‌شود، مثلاً به جای ایجاد حقوق مالکیت بر روی حیوانات وحشی، مالکیت فقط به قسمتی از آن که شکار می‌شود، تعریف می‌گردد. یا به جای تصریح حقوق مالکیت بر کل رودخانه، فقط بر مقدار آبی که استحصال می‌شود، تعریف می‌شود. بنابراین تصاحب جریان یا بخشی از منابع می‌تواند به طرح رژیم حيازت (یا دستیابی آزاد) و یا مکانیسم‌های متکامل‌تر (مالکیت اشتراکی) منجر گردد. علاوه بر نمونه‌هایی که در بالا آوردیم شاید به لحاظ تاریخی، جالب‌ترین نمونه تراژدی اشتراک‌ها، استفاده از چراگاه مشترک باشد که در آن مالکیت حیوانات، خصوصی اما زمینی که آنها تعلیف می‌کردند، اشتراکی بود. غالباً چنین استدلال می‌شود که این نوع مالکیت به دلیل ناکارآمدی به تدریج منابع را تخریب کرده و در نتیجه ذخیره سرمایه و ثروت را کاهش می‌دهد. لذا توصیه می‌شود که مالکیت مربوطه نیز خصوصی شود. برخی مطالعات نشان می‌دهند که مالکیت خصوصی تنها نهاد اجتماعی نیست که بتواند استفاده کارا از منابع را تضمین کند و افراد می‌توانند براساس عقلانیت اقتصادی و نهادهای دیگر (سنت‌ها، حقوق عرفی، ایدئولوژی یا براساس کنش متقابل گروهی) مقرراتی را صورت‌بندی کنند و بر مشکل مربوطه فایق آیند (هانت ۱۳۵۸).

حقوق مالکیت و هزینه مبادله: تصریحات موجود حقوق مالکیت در هر جامعه، مجاری مبادله، تخصیص و

توزیع منابع در آن جامعه را متأثر می‌سازد. از آنجا که هر فرد نمی‌تواند حقوقی فراتر از حقوق مالکیت متعلق به خود را به دیگران واگذار کند، لذا حجم مبادلات و شرایط مبادله به وضوح وابسته به ترتیبات جاری حقوق مالکیت یا بسته‌های مالکیتی است. این بسته‌های مالکیتی موارد حقوقی گوناگونی را دربر می‌گیرد. یکی از معروف‌ترین این حقوق، حق تملک است که شامل حق استفاده از دارایی، درآمدهای ناشی از دارایی و ایجاد تغییرات در دارایی است. مورد آخر، از اجزای مهم حق تملک است که به مالک اجازه می‌دهد برخی یا همه حقوق خود را در قبال قیمتی توافق شده به دیگران منتقل کند. حق تملک از آن جهت که فقط توسط قوانین محدود می‌شود، حق انحصاری به شمار می‌رود. در ضمن تضعیف حقوق مالکیت شخصی در یک دارایی از طریق ایجاد محدودیت در آن، مصارف انتظاری مالک، ارزش آن دارایی برای مالک و دیگران و در نتیجه شرایط مبادله آن دارایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به این ترتیب اهمیت تضعیف حقوق مالکیت روشن می‌شود. واضح است که هرگونه تغییر در قانون حقوق مالکیت را متأثر می‌سازد و بر رفتار اقتصادی مردم و چگونگی تخصیص منابع، توزیع و ترکیب تولیدات اثر می‌گذارد زیرا، حقوق مالکیت در تابع مطلوبیت فرد تصمیم‌گیرنده قرار می‌گیرد. از آنجا که حقوق مالکیت از مجرای مبادله جریان می‌یابد با شرایط و چگونگی مبادله از جمله هزینه مبادله، ارتباط پیدا می‌کند. هزینه مبادله در برگیرنده تمام هزینه‌هایی است که برای انتقال بسته‌های حقوق مالکیت از یک عامل به عامل دیگر نیاز است. این هزینه‌ها شامل هزینه‌های ایجاد مبادله (اکتشاف فرصت‌های مبادله، کسب اطلاعات، انجام مذاکره و چانه‌زنی، اداره و هدایت مبادله) و هزینه‌های حفظ و حمایت از ساختار نهادی (پلیس، قوه قضائیه و ...) می‌شود. تحقیقات نشان می‌دهد که ساختار نهادی متفاوت هزینه مبادله متفاوت را به وجود می‌آورد. آرو هزینه‌های مبادله را هزینه‌های بقای نظام اقتصادی تعریف می‌کند (Pejovich 1984). برقراری ترتیبات حقوق مالکیت مناسب می‌تواند از طریق تسهیل همکاری و کاهش منازعات، هزینه مبادله را کاهش دهد و برعکس ترتیبات ناکارآمد حقوق مالکیت هزینه‌های مبادله را افزایش می‌دهد. به زعم کاووز اگر هزینه معاملاتی صفر باشد ترتیبات متفاوت حقوق مالکیت به یک میزان به نتایج کارا منجر خواهد شد و اگر هزینه‌های مبادله صفر نباشد آنگاه ترتیبات حقوقی متفاوت به نتایجی با کارایی متفاوت منجر خواهد شد. در اینجا است که چگونگی تصریح حقوق مالکیت اهمیت می‌یابد. بنابراین وجود هزینه‌های مبادله در بسیاری از موارد از رسیدن به راه‌حل کارای منابع جلوگیری می‌کند به‌خصوص با وجود آثار خارجی (مانند آلودگی هوا و امثال آن). در چنین موقعیت‌هایی داخلی کردن آثار خارجی مطرح می‌شود. زیرا، هیچ ضرر یا منفعتی نسبت به کل جهان خارجی نیست (زیرا افرادی نفع می‌برند و عده‌ای نیز زیان می‌بینند). هزینه داخلی کردن نیز به هزینه مذاکره و چانه‌زنی بستگی دارد. بالا بودن هزینه مبادله می‌تواند ناشی از پیچیدگی مبادلات و یا به دلایل قانونی و نهادی باشد.

حقوق مالکیت و مزاحمت: مزاحمت عدم اطمینان در محیط اقتصادی را افزایش می‌دهد و بر تابع تولید بنگاه-

ها و مطلوبیت افراد، هزینه‌های مبادله و در نتیجه بر حجم مبادلات، سرمایه‌گذاری، تولید و تخصیص منابع تأثیر می‌گذارد. مزاحمت همچنین از طریق ایجاد افت در ارزش دارایی‌های خصوصی و افزایش هزینه مبادله حقوق مالکیت را تضعیف می‌کند و به این ترتیب چگونگی رفتار مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین شناخت مقوله مزاحمت و چگونگی رفع آن برای تحلیل‌های حقوق مالکیت از اهمیت اساسی برخوردار است. هدف از قانون مزاحمت یا قانون اضرار جلوگیری از ضرر زدن به دیگران است. مزاحمت دو نوع می‌باشد، خصوصی و عمومی. مزاحمت خصوصی زمانی روی می‌دهد که اثر خارجی در تابع مطلوبیت یک مصرف‌کننده یا تابع تولید یک بنگاه ظاهر شود. چنانچه اثر خارجی بر مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان زیادی تحمیل شود، به آن مزاحمت عمومی گفته می‌شود. انتشار دود

حاصل از کارخانه‌ای که دارایی‌های همسایگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و صدایی که در خواب شخص دیگر اختلال ایجاد می‌کند را می‌توان در زمره مبحث مزاحمت قرار داد.

به طور کلی دو رویکرد به مسأله مزاحمت در ادبیات حقوق و اقتصاد وجود دارد، رویکرد سنتی و رویکرد حقوق و اقتصاد جدید. محققان، سرچشمه رویکرد سنتی به مزاحمت را به قانون مالکیت قرن ۱۳ انگلستان نسبت می‌دهند. مزاحمت در قانون مربوطه بر حمایت بی‌قید و شرط از شاکیان تأکید می‌کرد و دادگاه‌ها ملزم بودند با صدور احکام، مزاحمت را از بین ببرند. در قرن نوزدهم در آمریکا تغییر مهمی در قانون مزاحمت به وجود آمد. این تغییر بر مفهوم عقلانیت، مبتنی بود. به آن معنی که حقوق بی‌قید و شرط مالکان در بهره‌برداری از دارایی را ملغی کرده و معیار استفاده عقلانی را جانشین آن کرد. عقلانیت را به این دلیل در تحلیل‌ها به کار می‌گرفتند که مشخص کنند چه استفاده‌هایی از دارایی در چه حوزه‌های خاصی مزاحمت ایجاد می‌کند. به این ترتیب طبیعت فعالیتی که زمینه مزاحمت را پدید می‌آورد، تکرار فعالیت، انگیزه مدعی علیه، حساسیت‌های شاکیان و غیره مورد ملاحظه قرار می‌گرفتند. مطابق این معیار، مزاحمت زمانی وجود خواهد داشت که پیامدهای زیان‌آورش بر جامعه از منافع آن بیشتر باشد. در این رویکرد مزاحمت به عنوان شکلی از اثرات خارجی در نظر گرفته می‌شد که در بهره‌برداری و استفاده دیگری از دارایی اختلال ایجاد می‌کند. اثرات خارجی نیز نوعی از ناکارایی است که از طریق فرآیند درونی‌سازی قابل اصلاح و تعدیل می‌باشد. بنابراین قوانین مزاحمت چارچوبی است که در آن درونی کردن هزینه‌ها روی می‌دهد. آغاز این رویکرد به مقاله «مسأله هزینه اجتماعی کاوز» برمی‌گردد. مسأله اساسی کاوز این بود که آیا کارایی تخصیصی به ترتیبات اولیه حقوق مالکیت مربوط می‌شود یا نه. به نظر او در جهان واقع، تخصیص منابع متأثر از حقوق مالکیت می‌باشد و مراجع قضایی و رسمی باید حقوق مالکیت را به منظور بالا بردن کارایی، تصریح کنند. از آنجا که هزینه ایجاد حقوق مالکیت مثبت است پس تصمیمات دادگاه‌ها و مراجع رسمی بر تخصیص منابع اثر می‌گذارد. به نظر کاوز در این گونه شرایط به محض بروز مزاحمت مسأله اقتصادی این است که چگونه ارزش کل تولید باید حداکثر شود؟. کلابرسی و ملامد (۱۹۷۲) نیز به تکامل دیدگاه کاوز کمک کردند. به عقیده اینان، عقاید کاوز یک چارچوب واحدی برای تحلیل استحقاق‌های مربوط به مالکیت و اضرار فراهم می‌کند اما آنان تأکید می‌کردند که قوانین مالکیت و مزاحمت (اضرار) یک هدف مشترک دارند: حمایت از استحقاق‌ها. با این حال این دو سیستم در قواعد به کار گرفته برای اجرای استحقاق‌ها با هم تفاوت دارند. قواعد مالکیت برای استحقاق‌های مربوط به مالکیت و قواعد مسئولیت (تعهدات) برای اضرار تصریح می‌شوند. اما آنچه مسلم است این است که هزینه‌های مبادله صفر نیستند و تخصیص حقوق مالکیت بر تخصیص منابع اثر می‌گذارد. اگر هزینه مبادله ناچیز باشد طرفین مبادله به چانه‌زنی و سازوکارهای خصوصی ترغیب می‌شوند و چنانچه هزینه مبادله بالا باشد، سازو کار رسمی برای حل منازعات ترجیح داده می‌شود. البته این امر به ماهیت و میزان هزینه‌های تصمیمات متمرکز به خصوص هزینه‌های اطلاعات و عدم تقارن اطلاعات ارتباط دارد. واضح است که تعیین راه‌حل‌ها و هزینه‌دار بودن نسبی شیوه‌های متمرکز (رسمی و دولتی) و غیرمتمرکز (غیر رسمی و خصوصی) حل و فصل مناقشات به عوامل دیگری به جز هزینه‌های چانه‌زنی مثل هزینه‌های اجرا و تعداد افراد (وسعت مزاحمت) مربوط می‌شود. برخی در مقوله مزاحمت بر کارکرد بازار تکیه دارند و برخی دیگر بر روش‌های مراجعه به دادگاه تأکید می‌کنند. به نظر اینها اگر هدف، بهبود کارایی و عدالت است در بحث اضرار باید به قوانین عمومی تکیه کنیم (Burrows 1981).

حقوق مالکیت و دولت: همان‌گونه که قبلاً گفته شد، محدودیت‌هایی که گاه به عنوان تضعیف‌کننده حقوق مالکیت نام برده می‌شوند غالباً توسط دولت برقرار می‌شود. دولت ساختار حقوق مالکیت را مشخص می‌کند و مسئولیت کارایی ساختار حقوق مالکیت که تعیین‌کننده رشد و افول اقتصادی است را برعهده دارد. سخن از تغییر در مضمون و

محتوی حقوق مالکیت سخن از تغییر در توزیع منابعی است که قانون از آن حمایت می‌کند و هرگونه تصریح مجدد حقوق مالکیت توسط دولت نیز در واقع با ایجاد و زوال حقوق مالکیت ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین نظریه حقوق مالکیت بدون در کنار داشتن نظریه‌ای درباره نقش دولت کامل نیست. چند مدل نظری در سیر تکامل حقوق مالکیت جدید برای توضیح نقش دولت در تصریح مجدد حقوق مالکیت و اساساً رابطه دولت و حقوق مالکیت ظهور یافته است. این‌ها تحت عناوین مدل اولیه، مدل منافع گروهی و مدل دولت قوی به کار می‌روند. دمسز اقتصادشناس مشهور حقوق مالکیت نماینده مدل اولیه به شمار می‌رود. استدلال عمده او این است که حقوق مالکیت به این جهت تصریح می‌شود که پیامدهای خارجی را درونی کند. با توجه به معین و ثابت در نظر گرفتن ترجیحات جامعه برای مالکیت خصوصی در مقابل مالکیت دولتی، پیدایش حقوق مالکیت خصوصی یا دولتی جدید در پاسخ به تحولات تکنولوژیکی و قیمت‌های نسبی خواهد بود (Demsetz 1967). این نظریه مدعی است که حقوق مالکیت زمانی به وجود می‌آید که منافع ایجاد آن از زیان‌هایش افزون باشد. وقتی به خصوصیات کلی این تئوری نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که نقش دولت در آن به شکلی دوگانه ظاهر می‌شود. به این معنی که در حالتی که هزینه مبادله نزدیک صفر باشد، نقش دولت به تعیین و تشخیص حقوق مالکیت محدود می‌شود که با کمک آن مبادلات میان عوامل اقتصادی به آسانی بتواند جریان پیدا کند و درونی‌سازی تسهیل شود. اما در حالتی که هزینه مبادله نزدیک صفر نیست، دولت ممکن است ساختار حقوق مالکیت را به گونه‌ای تصریح و صورت‌بندی کند. به هر روی هدف نهایی دولت این است که ثروت را به وسیله عوامل فردی حداکثر کند.

مدل دوم مدل منفعت گروهی است که آن نیز برپایه حقوق مالکیت بنا شده است و تلاش می‌کند که مدل اولیه را اصلاح کند. این نظریه همچنین می‌کوشد تا ساختار حقوق مالکیت را با توجه به روابط متقابل بین گروه‌های منفعت‌دار حاکم بر بازار سیاسی، تحلیل کند. مضمون اصلی این نظریه این است که حقوق مالکیت به این دلیل تصریح می‌شوند که منافع خصوصی گروه‌های ذی‌نفع خاصی را افزایش دهد. نقش دولت اگرچه در این مدل همانند مدل قبلی غیرشفاف به نظر می‌رسد اما برخلاف مدل ابتدایی، امتیازهای جزئی برای دولت در نظر گرفته می‌شود. به‌طور مثال دولت ممکن است، قوانین و مقررات را برای حمایت از منافع گروه خاصی تغییر دهد. مدل سوم به مدل دولت قوی نیز مشهور است این مدل براساس نظریه دولت نورث (۱۹۹۱)، بسط یافته و تدوین شده است. نظریه دولت، به عقیده نورث، گونه‌ای از «تئوری دولت در وضعیت طبیعی هابز» می‌باشد که در آن هر دو طبیعت بالقوه غارتگرانه و سازنده دولت به رسمیت شناخته می‌شود. نورث دولت را به عنوان تشکیلاتی که در اعمال زور مزیت نسبی دارد تعریف می‌کند. از نظر نورث تحلیل دولت بدون توجه به حقوق مالکیت و تحلیل حقوق مالکیت بدون دولت بی‌فایده است. این دولت به وسیله حاکمی اداره می‌شود که عرضه خدمات عمومی را به انحصار خود در می‌آورد و حاکم رابطه قراردادی بلند مدت با فرمانبرانش برقرار کرده و شرایط مبادله خدمات عمومی در مقابل مالیات را تعیین می‌کند. یک نکته مهم نظریه نورث این است که حکمران، ثروتش را با توجه به محدودیت‌هایی همچون ملاحظات مربوط به بقاء، مسأله نمایندگی (وکالت) و امثال آن حداکثر می‌سازد. بنابراین چگونگی ساختار دولت و چگونگی ساختار حقوق مالکیت ارتباط تنگاتنگی خواهند داشت.

نقش‌های تکمیلی حقوق مالکیت در اقتصاد سیاسی: نقش حقوق مالکیت در گسترش رفاه عمومی و افزایش سرمایه‌گذاری دو محور تأثیر گذار بر ثبات اقتصاد سیاسی است. استحکام حقوق مالکیت، رفاه اجتماعی را بالا می‌برد زیرا، از یک طرف انگیزه افراد را جهت کارکردن و ارتقاء اموال افزایش می‌دهد و از سوی دیگر از ریسک اموال می‌کاهد و در نتیجه بهره‌دهی آنها را بالا برده رفاه کل را افزایش می‌دهد. با وجود انگیزه کافی، فعالیت انسان بهینه

خواهد شد و بهینه اجتماعی در فقدان حقوق مالکیت حاصل نمی‌شود. چون در صورت نبود حقوق مالکیت، فرد ممکن است تصور کند که آنچه تولید می‌کند از او گرفته شود. اصولاً دستیابی به نتیجه بهینه اجتماعی در صورتی ممکن است که اولاً: حقوق مالکیت وجود داشته باشد. در ثانی: نهاد یا سازمانی بر رعایت این حقوق نظارت داشته باشد یا به عبارتی رعایت این حقوق، تضمین شده باشد. در کشورهای پیشرفته، اکثر افراد برای کار کردن دارای انگیزه هستند، زیرا، حقوق اموال و دارایی‌ها و مشاغل‌شان محفوظ می‌باشد. با از بین رفتن حقوق مالکانه، کار تولیدی به میزان قابل توجهی پایین می‌آید. به همین دلیل است که در طول جنگ، انقلاب و امثال آن، کار تولیدی متوقف می‌شود. عامل دیگری که به‌طور بالقوه گسترش رفاه عمومی را همراه دارد انگیزه ارتقاء اموال است که باز از راه تحکیم حقوق مالکیت حاصل می‌شود. زیرا، در صورت استاندارد بودن حقوق مالکیت افراد، مالک اموال هستند و لذا مراقب آنها نیز خواهند بود. به همین دلیل در رابطه با اموالی که یا هیچ کس مالک آنها نیست یا کنترل آن اموال دشوار است مشکلاتی حاصل می‌شود. یکی دیگر از آثار حقوق مالکیت این است که نقل و انتقال سودمند کالاها و خدمات را ممکن می‌سازد و انتقال کالا رفاه اجتماعی را به طور غیر مستقیم ممکن می‌سازد. زیرا، حقوق مالکیت باعث استفاده از روش‌های کارآمد می‌شود، روش‌های مربوطه تخصص افراد و نهایتاً بازدهی کل را بالا می‌رود. تحکیم حقوق مالکیت همچنین موجب حل و فصل اختلافات و سبب حفاظت اموال افراد در مقابل مخاطره (ریسک) می‌شود. سیستم تضمین شده‌ای از حقوق مالکیت سبب می‌شود که بیمه و سایر سازمان‌های مشارکت‌کننده در کاهش مخاطره و ضرر، ایجاد شوند. این سازمان‌ها در فقدان حقوق مالکیت ایجاد نمی‌شوند (Shavell 2002). یک بحث محوری دیگر نقش حقوق مالکیت در گسترش سرمایه‌گذاری است. یک دلیل توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم کمبود انواع سرمایه‌گذاری در این کشورها است. هرچند در این کشورها به طور بالقوه سرمایه‌های فراوان فیزیکی و غیر فیزیکی وجود دارند اما به دلیل فقدان نظام مالکیت کارا، سرمایه‌های مربوطه قابل سرمایه‌گذاری مولد نیستند. اصولاً صاحبان سرمایه‌ای که نسبت به حقوق‌شان اطمینان ندارند از استفاده بهینه و سرمایه‌گذاری جدید مأیوس می‌شوند. تحقیقات مختلف در کشورهای گوناگون رابطه مثبت بین چگونگی حقوق مالکیت و سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهند. کارآفرینان و مدیران شرکت‌های مورد مطالعه زمانی که احساس کرده‌اند حقوق مالکیت تضمین شده‌ای وجود ندارد، سود حاصل از فعالیت خود را کمتر به سرمایه‌گذاری اختصاص داده‌اند. در نمونه مورد بررسی، کارآفرینانی که دارای حداقل امنیت حقوق مالکیت بوده‌اند، نزدیک به ۳۲ درصد از سود خود را سرمایه‌گذاری کرده‌اند در حالی که این نسبت برای بنگاه‌هایی با حداکثر امنیت در حقوق مالکیت، ۵۶ درصد بوده است (چند مقاله ۱۳۸۴). امنیت حقوق مالکیت برای کارآفرینان نمونه، شرط لازم برای بهره‌برداری از فرصت‌های سرمایه‌گذاری است. جالب توجه است که فقدان اعتبارات بانکی مانع اصلی سرمایه‌گذاری نبوده بلکه بنگاه‌های نمونه که با نبود امنیت حقوق مالکیت مواجه بوده‌اند و حجم بالایی از سود در اختیار داشته‌اند، حاضر نبوده‌اند که منابع مالی خود را به دیگران وام دهند.

۳. نکات قابل ملاحظه

در این قسمت پایانی ضمن جمع‌بندی بحث‌ها به مطالبی تکمیلی نیز اشاره می‌شود، لذا این قسمت تنها نتیجه‌گیری نخواهد بود. چند موضوع را فهرست‌وار بیان می‌کنیم.

۱. اندیشه حقوق مالکیت را به لحاظ تکامل تاریخی‌اش می‌توان به دو نگاه کلی متمایز کرده که هر کدام نیز به دسته‌های دیگر تقسیم نمود. نگاه اول عمومی و حل شده می‌باشد و نگاه دوم جدی و کارساز. اقتصاددانان و متفکران سنتی مباحث حقوق مالکیت را بیشتر با تکیه بر جنبه‌های هنجاری و اخلاقی ارائه و تحلیل می‌کردند در حالی که تأکید

اصلی متفکران متأخر حقوق مالکیت بر جنبه‌های اثباتی آن استوار است. متفکران کلاسیک و نئوکلاسیک را می‌توان در نگاه اول جای داد و صاحب نظران نهادگرا و نهادگرای جدید و طیف مشابه آنها را می‌توان در نگاه دوم بررسی، قرار داد. جالب توجه است که با وجودی که اقتصاددانان کلاسیک مالکیت را به عنوان یک محور اخلاقی و مهم در نظر داشتند، نئوکلاسیک‌ها (به‌ویژه ارتدکس‌های نئوکلاسیک) عملاً توجهی به موضوع نکرده آن را داده شده قلمداد می‌کردند. مثلاً از میان سنتی‌ها جان لاک معتقد است که مالکیت ریشه در حقوق طبیعی دارد بنابراین خود حقی خدشه‌ناپذیر، غیرقابل تفکیک و منبعث از هویت انسانی است و تنها چیزی که می‌تواند آن را محدود کند، قانون طبیعت است (بدن ۱۳۴۳). لاک ضمن آنکه تصریح می‌کند بهره‌گیری از نعمت‌های طبیعی تا حدی مجاز است که برای دیگران نیز باقی بماند، به این نتیجه می‌رسد که هیچ مانعی برای مالکیت نامحدود وجود ندارد. به نظر لاک مالکیت خصوصی منتهی به تولید و رفاه بیشتر برای همه انسان‌ها می‌گردد.

۲. آدام اسمیت (پدر علم اقتصاد) نیز تصریح می‌کند که اولین و عمده‌ترین تدبیر هر نظام حکومتی حفظ عدالت است و برای جلوگیری از دست درازی اعضای جامعه به مالکیت یکدیگر باید تدابیری اندیشید تا در سایه آن افراد با آرامش و امنیت اموال خود را حفظ و تصرف کنند. اسمیت در عین حال حقوق مالکیت را از حقوق طبیعی مورد نظر لاک، تفکیک می‌کند. به نظر اسمیت حقوق طبیعی به آزادی و حیات انسانی منحصر می‌شود در حالی که حقوق مالکیت اکتسابی هستند و به شرایط و وضعیت اجتماعی و اقتصادی وابسته‌اند و وضع مالکیت همواره می‌باید با شکل دولت دگرگون و متحول گردد. تضمین و حفاظت از حقوق مالکیت شرط ضروری برای تقسیم کار و انباشت سرمایه است که نه تنها سبب ثبات قیمت‌ها می‌شود بلکه از طریق ایجاد خلاقیت و نوآوری، پیشرفت فن‌شناختی را نیز ترغیب می‌کند. اگرچه تفکیک اسمیت میان حقوق طبیعی و حقوق مالکیت یک اصلاح اساسی در اندیشه لاک و یک گام به جلو به حساب می‌آید اما بسیاری از تفکرات لاک را بازگو می‌کند. به‌طور مثال بیان هر دو اندیشمند در مورد وظایف دولت این است که گویی دولت هدفی ندارد جز حفاظت از مالکیت. به نظر اسمیت در سایه یک نظام قضایی مستقل است که مالک یک دارایی می‌تواند شب را آسوده بخوابد. بنابراین مالکیت تنها از طریق حمایت دولت استمرار می‌یابد و این حمایت (حفاظت از مالکیت) از طریق ایجاد چارچوب قانونی مناسب تحقق می‌یابد. وقتی چارچوب قانونی، اجرای قراردادها را تقویت و تضمین نمی‌کند، قرض‌گیرندگان تقریباً در آستانه فلاکت قرار می‌گیرند. عدم اطمینان گسترش می‌یابد، نرخ‌های بهره افزایش می‌یابد و وام‌دهندگان به رباخواری (که معمولاً همزاد ورشکستگی است)، روی می‌آورند (Smith 1976). از نظر بن‌تام مفهوم حقیقی حق باید بر پایه قوانین واقعی (عرف و قوانین رسمی) استوار باشد نه حقوق فطری. بنابراین ضمن آنکه مخالف دیدگاه لاک است یکی از قوانین واقعی را حقوق مالکیت می‌داند که از نظر او باشکوه‌ترین پیروزی انسانیت است زیرا، به‌وجود آورنده ثروت است. این حقوق از آنجا که با تضمین امنیت دارایی افراد سر و کار دارند، نمی‌تواند بدون دخالت دولت و قانون وجود داشته باشد. برای آنکه بتوانیم مزایای قانون را به‌طور کامل بشناسیم بهتر است بکوشیم تا مفهوم روشنی از مالکیت به دست دهیم. چیزی به عنوان مالکیت طبیعی وجود ندارد و مالکیت تماماً مخلوق قانون است. امنیت در مورد مالکیت به این معنی است که در انتظاراتی که افراد براساس قانون برای داشتن نصیب معینی از ثروت دارند، هیچ اختلالی پدید نیاید. قانون‌گذار باید به چنین انتظاراتی حرمت نهد زیرا، اینها را او خود به‌وجود آورده است (جونز ۱۳۷۶).

۳. حقوق مالکیت خصوصی تقریباً از اواسط قرن ۱۹ مورد حمله گروهی اقتصاددانان قرار گرفت. برخی مثل بهتل حملات را در «تثلیث نامقدس» میل، مارکس، مارشال خلاصه می‌کنند. میل حقوق مالکیت را مشمول قانون توزیع قرار می‌داد که به نظر او می‌بایست بر اساس معیار فلسفه مطلوبیت‌گرایی ارزیابی گردد. از نظر او هدف، ایجاد بیشترین لذت

برای بیشترین افراد است و با این استدلال او بر ضرورت اجتماعی کردن مالکیت تأکید می‌کرد و مالکیت خصوصی به عقیده او یک بنای ساده اجتماعی است نه یک حق طبیعی (لاژوژی ۱۳۶۷). اندیشمند دیگری که در «تثلیث نامقدس» بتهل شهرت داشت، کارل مارکس بود. مارکس با تحلیل متقابل روابط تولیدی با نهادهای اجتماعی و سیاسی می‌کوشد تا تغییرات حقوق مالکیت را با تغییرات نهادی درآمیزد. نورث در این زمینه می‌نویسد: «وقتی مارکس برای اولین بار دست به تفسیر روابط تولیدی زد، منظورش جنبه‌هایی از سازمان‌های بشری بالاخص حقوق مالکیت بود و به این ترتیب او نخستین گام‌ها را در این مورد برداشته است. مارکس برای تحلیل تئوری حقوق مالکیت خود، به طور ضمنی دو نوع کار را از یکدیگر تفکیک می‌کند، کار انفرادی و کار دسته‌جمعی. بر پایه این تفکیک سه نوع حقوق مالکیت را از هم متمایز می‌کند و تحلیل خود را بر پایه روابط متقابل این سه نوع مالکیت قرار می‌دهد: حقوق مالکیت خصوصی (کار انفرادی)، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و حقوق مالکیت اجتماعی. وقتی کار انفرادی است، حق مالکیت خصوصی بر محصول کار خویش باید تضمین شود و تضمین کامل این حق (مطابق تئوری حقوق مالکیت) می‌تواند نیروی محرکه رشد اقتصادی گردد. اما از نظر مارکس این حکم در مورد محصول کار اجتماعی صادق نیست زیرا، تضمین حقوق مالکیت خصوصی برای محصول کار اجتماعی (که آن را مالکیت خصوصی سرمایه‌داری می‌نامد) در حقیقت به معنای نفی حقوق مالکیت خصوصی است و فقدان تضمین حقوق مالکیت خصوصی نیز دستگاه انگیزشی رشد را عقیم می‌سازد. مارکس این عدم تضمین حقوق مالکیت خصوصی را ناشی از خصلت شیوه تولید سرمایه‌داری می‌داند (مارکس ۱۳۷۹، نورث ۱۳۷۷). قابل ذکر است که از آنجا که مارکس فقط به تغییر زیرساخت اقتصادی می‌اندیشد طبعاً برای انواع محرک‌های انسانی و نهادهای غیررسمی نقش مؤثری در تعریف و شکل دادن حقوق مالکیت قایل نیست.^۵

به نظر می‌رسد مهم‌ترین یافته مارکس برای تئوری حقوق مالکیت جدید، تدوین تئوری حقوق مالکیت اجتماعی است. زیرا، به عقیده او تحول در فن شناختی (نیروی‌های تولیدی) فرصت‌های جدیدی پدیدار می‌سازد که چارچوب نهادی پیشین حقوق مالکیت (مالکیت خصوصی سرمایه‌داری) قادر به پاسخ‌گویی به آنها نیست. بنابراین برای ایجاد امکان درونی‌سازی آثار خارجی این فرصت‌ها و شرایط جدید، لازم است چارچوب نهادی حقوق مالکیت گسترش یابد. در واقع با شکل‌گیری حقوق مالکیت اجتماعی تکلیف بخشی از بازدهی که ناشی از کار جمعی (هویت و قدرت جمعی) است و به صورت آثار خارجی جلوه می‌کند، معلوم می‌شود. این به آن معنی است که حقوق مالکیت اجتماعی، همکاری برای رفع نیاز به جای رقابت برای جلب سود را گسترش می‌دهد. یافته دیگر مارکس به نظر می‌رسد این باشد که با توجه به تنوع اشکال تولید، فردی، خانوادگی و اجتماعی، انواع مختلفی از حقوق مالکیت وجود خواهد داشت. در واقع شکل حقوق مالکیت پویایی خود را حفظ می‌کند که تغییرات آن تابعی است از تغییرات تکنولوژی، شیوه‌های تولید و درجه تکامل اجتماعی و شکل واحدی از مالکیت وجود ندارد.

مارشال (برخلاف تصور نئوکلاسیک‌های ارتدکس)، به قابل تغییر بودن طبیعت انسانی عقیده داشت. او عقیده داشت که با تکامل ماهیت انسانی مالکیت خصوصی نیز بی‌اهمیت می‌گردد. اما همان‌طور که می‌دانیم نئوکلاسیک‌های افراطی عملاً توجهی به آموزه‌های پدر خود (مارشال) ننموده فرایندی مکانیکی، جهان‌شمول و مطلق برای تحولات اقتصادی مطرح کرده مالکیت را امری حل شده می‌دانند. میز، اقتصاددان دیگر نیز فهم دقیق‌تری از نقش حقوق مالکیت عرضه کرد که بسیاری از شرح و بسط‌های اقتصاددانان رویکرد جدید حقوق مالکیت (خصوصاً دمسز) را نوید می‌داد. به نظر میز حقوق مالکیت مالک را مجاز می‌دارد هم مزیت‌های حاصل از به کارگیری دارایی‌اش را به خود اختصاص دهد

۵. البته مارکسیست‌های جدید، از آنتونیو گرامشی تا یورگن هابرماس، برای رفع نقاط ضعف سرمایه‌داری مارکسی تلاش‌هایی کرده‌اند تا برای به حساب آوردن نقش عامل فرهنگ و نیروی انسانی و سرانجام جامعه مدنی و دموکراسی آماده گردد.

و هم عدم مزیت‌های حاصله را نیز متقبل شود. تا وقتی که قوانین کارا نیستند یا حلقه‌های گسسته و ضعیف در تصریح و تضمین و حمایت از حقوق مالکیت وجود دارد، فایده‌ها و هزینه‌ها درونی نخواهند شد و در نتیجه مسأله هزینه‌های خارجی ظهور می‌کند (Mises 1966, 655).

۴. چنانکه گفته شد، کاوز، دمسر و آلچیان از اقتصادشناسان برجسته مکتب جدید حقوق مالکیت به شمار می‌روند. آنها نه تنها شرایطی که منجر به طرح و شکل‌گیری و تکامل حقوق مالکیت می‌شود را مورد شناسایی قرار داده‌اند بلکه درباره اهمیت رژیم‌های مختلف حقوق مالکیت بر تخصیص منابع و عملکرد اقتصادی نیز کاوش کردند. نگاه جدید با نوشتن مقاله کاوز (۱۹۶۰) شروع شد. پیش از کاوز، غالب اقتصاددانانی که در امتداد رویکرد سنتی طی طریق می‌کردند، بر این باور بودند که چون اثرات خارجی هزینه‌هایی را بر فعالیت‌های اقتصادی تحمیل می‌کند، عامل اصلی شکست بازار محسوب می‌شوند، بنابراین لازم است که دولت مداخله کند و طرف مسئول را وادار به قطع فعالیت زیان‌بخش و یا محدود کردن آن کند. به همین دلیل بخش اعظم مقاله کاوز به بررسی همین منطق سنتی اختصاص یافته است. به این ترتیب کاوز با طرح مثال کشاورز - دامدار نشان داد که دلیل زیان دوجانبه است و این دلیل از هر جانب که برطرف شود، زیان از بین می‌رود. به نظر کاوز راه‌حلی که مبتنی بر منطق یکطرفه هستند، راه‌حل‌های مناسبی نخواهند بود زیرا، به نتایجی منجر می‌شوند که ضرورتاً مطلوب نیستند. وی با استناد به اینکه جلوگیری از زیان یک طرف منجر به زیان طرف مقابل می‌شود معتقد است آنچه مهم است جلوگیری از زیان بیشتر است. پیام دیگر قضیه کاوز این است که چنانچه حقوق مالکیت بخوبی تعریف شود می‌تواند منجر به شکل‌گیری مبادلات شود در نتیجه دامنه راه‌حل‌ها تنها به وضع مقررات و مالیات دولتی منجر نمی‌شود بلکه می‌تواند به قراردادهای خصوصی نیز تعمیم داده شود. در واقع او نشان داد که شکست بازار در ایجاد نتایج کارا در بسیاری از موارد ناشی از عدم تعریف حقوق مالکیت است. مطابق قضیه کاوز، در شرایطی که هزینه مبادله نزدیک صفر باشد امکان مذاکره و مبادله میان طرفین درگیر به راه‌حل‌های کارایی تخصیصی ختم می‌شود. اما می‌دانیم که در جهان واقعی هزینه‌های مبادله مثبت وجود دارد و این هزینه‌ها می‌توانند از مبادله و مذاکره (پیرامون تخصیص اولیه به منظور حصول کارایی بیشتر) جلوگیری کنند. تحت این شرایط پیشنهاد کاوز این است که شخصی بی‌طرف (دادگاه و دولت) می‌باید دخالت کرده و ترتیبات حقوق مالکیت را به گونه‌ای وضع کند که از طریق افزایش کارایی تخصیص ثروت یا ارزش کل تولید اقتصاد حداکثر گردد. ملاحظه می‌شود که این بخش از دیدگاه کاوز جنبه هنجاری دارد. به عبارت دیگر قضیه کاوز هم بعد اثباتی و هم بعد دستوری دارد. یک اهمیت قضیه کاوز این است که چون هزینه‌های مبادله مثبت هستند و حقوق مالکیت کاملاً تعریف شده نیستند، نهادهای قانونی (و حقوقی) نه تنها اهمیت دارند که بر تخصیص منابع هم تأثیرگذار هستند. به این لحاظ قضیه کاوز بر نقش هزینه مبادله در شکل‌گیری نهادها (مثلاً قانون) تأکید بسیار دارد. نظریه کاوز همچنین کارمایه اقتصاددانان بعدی مالکیت شد و به وسیله آنان تکامل یافت.

۵. هرولد دمسر اقتصاددان دیگر نیز یک تئوری ابتدایی از حقوق مالکیت ارائه می‌کند که اولاً: مبتنی بر تحلیل هزینه - فایده است. ثانیاً: تحولی و تکاملی است. ثالثاً: مستند به مطالعات مردم‌شناسی و انسان‌شناسی است. او ادعا می‌کند که مطالعه خود را برای آمریکای شمالی و انگلستان آزمون کرده است. دمسر برای تبیین تئوری‌اش از مفهوم و نقش حقوق مالکیت در جامعه آغاز می‌کند. به نظر وی حقوق مالکیت به فرد کمک می‌کند تا به‌طور منطقی انتظارات خود را که نسبت به دیگران شکل دهد. این انتظارات در قالب قوانین، رسوم و سنن یک جامعه بیان می‌شود. در ضمن هر هزینه و منفعتی که مربوط به وابستگی‌های متقابل اجتماعی باشد به‌طور بالقوه یک اثر خارجی است و کارکرد نخستین حقوق مالکیت درونی‌سازی آثار خارجی است. به نظر او اشکال مختلف مالکیت عبارتند از مالکیت اشتراکی، خصوصی و

عمومی (دولتی). منظور از مالکیت اشتراکی حقی است که می‌تواند مورد استفاده همه اعضای جامعه قرار گیرد. مالکیت اشتراکی به آن معنی است که جامعه به دولت یا هیچ شهروندی حق ممانعت از استفاده افراد جامعه از حق اشتراکی‌شان را نمی‌دهد. مالکیت خصوصی مستلزم آن است که جامعه حق مالک را در ممانعت از استفاده دیگران از این حق به رسمیت بشناسد و مالکیت عمومی ایجاب می‌کند که دولت با استفاده از شیوه‌های قانونی مانع از استفاده افراد از حق انحصاری و اختصاصی دولت شود. به عقیده دمسز در مالکیت اشتراکی از منابع بیش از حد بهره‌برداری می‌شود پس طبیعی است که در چنین شرایطی ذخایر و منابع به سرعت کاهش می‌یابد. قابل تصور است که در شرایط صفر بودن هزینه‌های مذاکره و نظارت صاحبان حق اشتراکی (افراد جامعه) بر سر محدود کردن استفاده خود از آن با یکدیگر توافق کنند اما واضح است که این هزینه‌ها صفر نخواهد بود. هزینه‌های مذاکره برای رسیدن به توافقی چند جانبه با توجه به تعداد زیاد افراد و به خصوص اینکه هر کس محق است با حداکثر سرعت ممکن بهره‌گیر، بالا خواهد بود. اما اگر چنین توافقی همه جانبه قابل دسترس باشد باز هم هزینه‌های نظارت احتمالاً بالا خواهند بود. به این ترتیب مشخص است که مالکیت اشتراکی از زیان‌های سنگینی برخوردار است. زیرا، قادر نیست اثر فعالیت یک فرد را بر سایرین و سایر نسل‌ها به‌طور کامل در محاسبات داخل کند. مالکیت اشتراکی منجر به اثرات خارجی زیادی می‌شود. به عقیده دمسز دولت، دادگاه‌ها و یا رهبران جامعه می‌توانند از طریق تقسیم منابعی مثل زمین و تسلیم آنها به افرادی با علایق و انگیزه‌های مشابه جهت داخلی کردن اثرات خارجی، اقدام کنند. تنها گروه منطقی برحسب علایق مشابه مسلماً یک خانوار یا یک فرد خواهد بود. در حالت مالکیت خصوصی هزینه‌ها متوجه مالک می‌شود و همین امر انگیزه لازم برای بهره‌برداری کارآمد از منابع را به همراه می‌آورد و این یکی از مزایای آن است. از مزیت‌های دیگر آن کاهش هزینه‌های مذاکره بر سر اثرات خارجی است. اثرات خارجی همراه با مالکیت خصوصی، برخلاف مالکیت اشتراکی، همه مالکان را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. لذا نیازی به توافق همگانی میان تمام مالکان نیست بلکه کافی است تعدادی از مالکان که تحت تأثیر اثر خارجی هستند، بر سر چگونگی داخلی نمودن آنها در محاسبات خودشان به توافق برسند. دیدگاه دمسز نیز مورد انتقاد گروه‌هایی از اقتصاددانان قرار گرفته است. منتقدان ادعا می‌کنند که شواهد دمسز مربوط به آمریکای شمالی و انگلستان است که بنیاد قانونی متفاوتی با بقیه جهان دارند. به این لحاظ، به کارگیری ایده دمسز برای کشورهای جهان سوم، نسبتاً خوشبینانه است و با واقعیت تطبیق ندارد. در ساختار بسیاری از کشورهای جهان سوم، با افزایش جمعیت و توسعه تجارت و افزایش ارزش اقتصادی منابع، حقوق مالکیت همچنان عدم اطمینان‌های وسیع، کشمکش و تعارضات در استفاده از منابع و تخریب محیطی و موارد مشابه را باز تولید می‌کند. علاوه بر این، هزینه‌هایی چون، هزینه‌های ایجاد حقوق اولیه، طبیعت منابع، هزینه‌های ناشی از هنجارهای رفتاری استفاده‌کنندگان از منابع، هزینه‌های اندازه‌گیری و امثال آن مانع از ظهور حقوق مالکیت مبتنی بر تحلیل هزینه-فایده می‌گردد (Patrick 2006).

۶. تلاش جدیدی که به‌طور خاص حقوق اقتصادی را طرح می‌کند، به نظر می‌رسد با آلچیان (۱۹۷۳) آغاز شده باشد. در نظر آلچیان حقوق مالکیت عبارتند از حقوق افراد به استفاده از منابع که تنها وابسته به وجود دولت نبوده بلکه از عادات، عرف و قیدوبندهای داوطلبانه افراد نیز تأثیر می‌پذیرند. از نظر آلچیان حق مالکیت عبارت است از قدرت انحصاری‌ای که چگونگی استفاده از یک منبع را تعیین می‌کند، چه آن منبع تحت مالکیت دولت باشد و چه تحت تملک اشخاص. اجتماع از طریق اعمال قدرت دولت و یا از طریق ضمانت‌های غیررسمی استفاده دارندگان حقوق مالکیت را تصدیق و تأیید می‌کند. اگر منبع در تملک دولت باشد کارگزاری که استفاده از منبع را اداره می‌کند باید قواعد تعیین شده از سوی دولت را رعایت کند. از نظر آلچیان سه عنصر اساسی حقوق مالکیت عبارتند از: ۱- قدرت انحصاری برای انتخاب و تعیین نوع استفاده از منبع. ۲- اختیار انحصاری بر منافع و خدمات حاصل از منبع. ۳- حقوق

مبادله منابع با توافق و رضایت. به نظر وی تحت حقوق مالکیت خصوصی، مالکیت خصوصی است اما تصمیمات مالکان، خصوصی نیستند بلکه بر مبنای ارزش گذاری‌های اجتماعی اتخاذ می‌گردند. به نظر آلچیان وقتی حقوق مالکیت کاملاً تعریف شده باشد و به خوبی حمایت و حفاظت شود می‌تواند رقابت ملایم و ثبات‌دهنده را جایگزین رقابت خشونت‌آمیز کند. با وجود حقوق مالکیت کامل‌تر، ارزش‌های مبادله بازار نقش مؤثرتری ایفا می‌کنند و در نتیجه موقعیت‌ها و خصلت‌های شخصی مردم اهمیت خود را از دست می‌دهد، زیرا، اثر آنها از طریق فرایند قیمت تعدیل می‌شود. به عبارت دیگر تصریح حقوق مالکیت کامل‌تر، تبعیض و فساد را پرهزینه‌تر می‌کند. به نظر او دو حد از حقوق مالکیت، تضعیف شده است؛ سوسیالیسم و تراژدی اشتراک‌ها. تحت شرایط سوسیالیستی، کارگزاران دولتی منابع را کنترل و نظارت می‌کنند و تخصیص منابع به جای کارایی براساس ویژگی شخصی و اداری صورت می‌پذیرد. مالکیت اشتراکی نیز انگیزه‌ای برای حفظ منابع به اشخاص نمی‌دهد. چنانچه حقوق مالکیت دست‌یافتنی نباشد یا اجرا و تضمین آن پرهزینه باشد، ترتیبات حقوقی دیگری جایگزین آن خواهد شد و مالکیت دولتی یکی از بدیل‌های قوی در این زمینه است. در ضمن به نظر او حقوق مالکیت هرگز مطلق نیستند و فرد نمی‌تواند نحوه استفاده از منابعی را که در اختیار دارد در آینده نامحدود مشخص کند. مثلاً در رژیم حقوقی آمریکا شخص فقط برای مدت معینی پس از مرگ می‌تواند نوع استفاده از دارایی‌اش را تعیین کند.^۶

۷. در ادبیات حقوق مالکیت دارایی‌ها به دو بخش دارایی‌های ملموس و غیرملموس تقسیم می‌شود. حقوق مالکیت معنوی حقوق مربوط به دارایی‌های غیرملموس است که بخشی از تحلیل‌های حقوق مالکیت را به خود اختصاص داده است. زیرا، در حال حاضر تکنولوژی، نوآوری و انتقال آن از جمله مهم‌ترین مسائل مطرح در جهان است. پایان قرن ۲۰ با بروز انقلاب در حوزه ارتباطات و سیستم‌های اطلاعاتی و دگرگونی سریع شیوه‌های تبادل اطلاعات، گسترش دستاوردهای علمی و فکری و تکنولوژیک، افزایش سرعت پروسه‌های تولیدی، کاهش زمان دریافت‌ها و عمق یافتن پژوهش‌های علمی، توأم گشته است. چنین تحولاتی به شکل‌گیری جامعه اطلاعاتی انجامیده است که اطلاعاتی شدن اقتصاد، جهانی شدن سرمایه‌داری، کاهش محدودیت‌های زمانی و مکانی، تولید اطلاعات و افزایش سهم دارایی‌های غیرملموس به کل دارایی‌ها از عمده‌ترین ویژگی‌های آن است (کاستلز ۱۳۸۰). در جریان چنین تحولات بی‌سابقه‌ای، حقوق مالکیت معنوی نیز به عنوان موضوع محوری تحقیقات اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است. حقوق مالکیت معنوی در ایجاد ضمانت‌های حقوقی در مبادلات افراد، شرکت‌ها و کشورها نقش اساسی ایفا می‌کند و از این جهت این حقوق جایگاه بسیار مهمی در رشد اقتصادی و توسعه صنعتی کشورها دارد. شاید به همین دلیل تجاوز به حقوق معنوی افراد هم فزونی گرفته است و توجه قانون‌گذاران و دولت‌ها را بیش از پیش به خود جلب نموده است. قوانین جدیدی در کشورهای مختلف برای حمایت از دارایی‌های غیرملموس به تصویب رسیده و حتی پاره‌ای قراردادهای بین‌المللی در این زمینه منعقد شده است. در قدیم دارایی‌های غیرملموس گستره محدودی داشت و چه بسا دارندگان آنها توقع بهره‌برداری مادی از آنها را نداشتند و از این رو، حمایت قانونی از این گونه دارایی‌ها هم چندان ضروری نمی‌نمود. اما امروزه وضع دگرگون شده و قانون‌گذاران و محققان حقوق مالکیت نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت بمانند. مالکیت معنوی جزء حقوق فکری به شمار می‌رود. حقوق فکری، حقوقی است که موضوع آن اثر فکری انسان است نه شی مادی. اما این آثار (یا دارایی‌ها) که زاینده فکر بشر هستند دارای ارزش اقتصادی نیز می‌باشند. این حقوق به صاحب آن انتفاع انحصاری از فعالیت فکر و ابتکار انسان را می‌دهد (کاتوزیان ۱۳۷۶، ۲۳). حقوق مالکیت معنوی و رشد آن کاملاً به

۶. در رویکردهای حقوق دینی و اسلامی نیز هم در حیات مالک و هم پس از مرگ او، محدودیت‌های قابل توجهی برای اموال وی در نظر گرفته می‌شود.

حمایت قانونی از آن و میزان پیشرفت هر کشور بستگی دارد. هر چه کشور به لحاظ صنعتی و تکنولوژیک پیشرفته‌تر باشد، میزان دارایی‌های غیر ملموس (معنوی) و تأکید بر حقوق مالکیت معنوی در آن نیز اهمیت بیشتری می‌یابد. به همین دلیل حمایت از این حقوق در کشورهای پیشرفته صنعتی تقریباً به امری اجتناب‌ناپذیر مبدل شده است و این امر توجه کشورهای در حال توسعه به حقوق مالکیت معنوی را نیز جدی‌تر کرده است زیرا، تشدید این قوانین در کشورهای توسعه یافته هزینه خرید تکنولوژی را برای این کشورها بالا برده و در نتیجه از قدرت دسترسی آنها به علم و تکنولوژی پیشرفته می‌کاهد. مالکیت معنوی معمولاً در دو بخش مالکیت ادبی - هنری و مالکیت صنعتی و تجاری مورد بحث قرار می‌گیرد. حقوق ناشی از مالکیت ادبی - هنری، که حق مؤلف نیز گفته می‌شود، به آفریننده اثر، حق انحصاری بهره‌برداری از آن را می‌دهد. این حق که در بردارنده منافع مالی است دو ویژگی دارد: ۱- قابل انتقال بودن ۲- موقت بودن. پس پدیدآورنده یک اثر دارای دو حق است، نخست حق اخلاقی یا معنوی که امری غیرقابل انتقال و جاویدان است و زمان آن را تغییر نمی‌دهد. دوم حق بهره‌برداری مالی که قابل انتقال به دیگری و محدود به زمان معینی می‌باشد و بسته به قانون حق مؤلف هر کشوری متغیر و متفاوت است. حق مؤلف یک مفهوم اقتصادی است. بنابراین قیمت آن در بازار براساس عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد (آیتی ۱۳۷۵، باوره گر ۱۳۸۰). حقوق مالکیت صنعتی شامل حق امتیاز، مدل، نشانه تولیدی، علائم صنعتی و تجاری، اکتشافات و مشابه آن است. این حقوق نیز انحصاری هستند زیرا، فروش یا هرگونه بهره‌برداری غیرمجاز از آن را برای دیگران ممنوع می‌کند. ترتیبات قانونی در زمینه مالکیت صنعتی موارد مختلفی را دربر می‌گیرد از جمله حق واگذاری امتیاز، حق استفاده و بهره‌برداری، حق فروش و وارد ساختن یک محصول جدید و مانند آن. از آنجا که پیشرفت در اختراعات و نوآوری عامل تعیین کننده توسعه اقتصادی و بهبود کیفیت زندگی می‌باشد، کشورهای صنعتی به نفع خود می‌بینند که این حقوق را هر چه بیشتر تقویت کنند. بدیهی است همچنانکه کشورها از لحاظ درجه توسعه صنعتی و تجارت متفاوتند، در زمینه تدوین و تنظیم قوانین مربوط به مالکیت صنعتی نیز متفاوتند. در هر صورت بین استحکام حقوق مالکیت معنوی و استحکام اقتصاد سیاسی کشورها رابطه مثبتی وجود دارد.

۸. مناسب است به چند مطلب تکمیلی در جمع‌بندی حقوق مالکیت اشاره شود. یکی آن است که ادبیات حقوق مالکیت حقوق خصوصی بر حقوق مالکیت اشتراکی و عمومی ارجحیت دارد. به عبارت دقیق‌تر چون افراد در سایه حقوق دارایی خصوصی، تمام هزینه‌ها و منافع استفاده از دارایی را متحمل می‌شوند، این نوع حقوق کاراتر خواهند بود. دوم آنکه از آنجا که چگونگی مبادله متضمن هزینه مبادله است، حقوق مالکیت منطقاً با هزینه مبادله ارتباط پیدا می‌کند. مسأله سوم ارتباط مزاحمت با حقوق مالکیت است. مزاحمت زمانی مطرح می‌شود که انتخاب عوامل اقتصادی مستقل فعالیت دیگران را متأثر سازد. اهمیت مزاحمت در نظریه حقوق مالکیت این است که مزاحمت عدم اطمینان در محیط اقتصادی را افزایش می‌دهد و بر تابع تولید، مطلوبیت، مبادله، سرمایه‌گذاری و تخصیص منابع اثر می‌گذارد. به‌طور کلی دو رویکرد برای حل مسأله مزاحمت مطرح است: یکی رویکرد مبتنی بر بازار و سازوکارهای خصوصی و دیگری رویکرد مبتنی بر نهادهای متمرکز دولتی و عمومی است. نکته چهارم آن است که رویکردهای اقتصادی دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به مقوله حقوق مالکیت دارند مثلاً: رویکرد حاکم نئوکلاسیکی وجود حقوق مالکیت را از پیش فرض‌های خود قرار می‌دهد و هزینه‌های مبادله را صفر فرض می‌کند. بدیهی است این رویکرد با این ساده سازی‌ها قادر به توضیح بسیاری از پدیده‌های واقعی نیست، در حالی که رویکردهای جدید حقوق مالکیت به این مسائل واقعی پرداخته‌اند. پنجم آنکه نظریه حقوق مالکیت بدون داشتن نظریه دولت کامل نیست. در عین حال فرض بر وجود دولت کارآمد است و دولت‌های ناکارآمد روند حقوق مالکیت را مخدوش می‌کنند. سرانجام می‌توان نتیجه گرفت که هم شواهد تجربی و هم

نظریات علمی در حقوق و اقتصاد ثابت می کند که استحکام حقوق مالکیت برای استحکام نظام اقتصاد سیاسی حیاتی است. زیرا، می تواند ۱- تخصیص منابع را کارآمدتر سازد، ۲- در جهت دهی سرمایه گذاری و پس انداز نقش مثبتی ایفا نماید، ۳- نظم اجتماعی و رفاه عمومی را تقویت کند. می توان به جرأت گفت که یک دلیل عمده ثبات و کارآمدی نظام اقتصاد سیاسی کشورهای پیشرفته تضمین معنی دار حقوق مالکیت در آنها می باشد.

فهرست منابع

الف) فارسی

۱. آیتی، حمید؛ حقوق آفرینش‌های فکری، تهران، نشر حقوق‌دان، ۱۳۷۵.
۲. باستانی پاریزی، ابراهیم؛ سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۵۷.
۳. باوره‌گر؛ الفبای حقوق کپی‌رایت، ترجمه غلامرضا لایقی، خانه کتاب ۱۳۸۰.
۴. بدن، لوئی؛ تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه هوشنگ نهاوندی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۴۳.
۵. بلاک، مارک؛ اقتصاددانان بزرگ، ترجمه حسن گلریز، تهران، نی، ۱۳۷۵.
۶. تمدن جهرمی، محمد حسین، فرجی دانا، احمد، باقر، قدیری اصلی؛ رویارویی مکتب‌های اقتصادی، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳.
۷. جونز، و. ت؛ خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۸. جی‌جی، توماس و ریکاوایج راثول و سیتوینچتر؛ اقتصاد غیررسمی، ترجمه و تلخیص منوچهر نوربخش و کامران سپهری، تهران، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، ۱۳۷۶.
۹. چند مقاله در مورد موانع نهادی توسعه، ترجمه زهرا کریمی، مرکز پژوهش‌های مجلس ۱۳۸۴.
۱۰. خسروی، مسعود؛ استقلال قوه قضاییه، جامعه سالم، سال هشتم، شماره ۳۹، ۱۳۷۲.
۱۱. خواجه نظام الملک؛ سیاستنامه، به کوشش عباس اقبال، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹.
۱۲. دادگر، یدالله؛ اقتصاد بخش عمومی، مؤسسه انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۸۶ چاپ دوم.
۱۳. داویدار، م. ح؛ پویایی جامعه از دیدگاه اقتصاد سیاسی، ترجمه فرامرز زکیا، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۵۸.
۱۴. دورژه، موریس؛ جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۵. رابینسون، جون؛ آزادی و ضرورت، ترجمه علی گلریز، تهران، جامعه و اقتصاد، ۱۳۵۸.
۱۶. روستو، والت و تیمن؛ نظریه پردازان رشد اقتصادی، ترجمه مرتضی قره‌باغیان، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
۱۷. رید، تئولین؛ انسان در عصر توحش، ترجمه محمود عنایت، تهران، نشر هاشمی، ۱۳۶۳.
۱۸. ریکاردو، دیوید؛ اصول اقتصاد سیاسی مالیات ستانی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، تهران، نی، ۱۳۷۴.
۱۹. زرنگ، محمد؛ تحول نظام قضایی ایران، از مشروطه تا سقوط رضاشاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۰. ژید، شارل و شارل ریست؛ تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه کریم سنجانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
۲۱. سن، آمارتیا؛ توسعه به مثابه آزادی، ترجمه محمد حسین راغفر، تهران، کویر، ۱۳۸۱.
۲۲. سیف، احمد؛ مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی، تهران، نی، ۱۳۷۶.
۲۳. شاله، فیلیسین؛ تاریخ مالکیت، ترجمه فخری ناظمی، تهران، مؤسسه انتشاراتی کتب ایران، ۱۳۳۰.
۲۴. صدارت، علی و نراقی، مهدی؛ تحول حقوق مالکیت و مالکیت معنوی در ایران، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۵.
۲۵. علیخان، شاهد؛ نقش حق تألیف در توسعه فرهنگی و اقتصادی کشورهای در حال توسعه، مترجمان، یونسکو، ۱۹۹۷.
۲۶. کاتوزیان، محمد علی؛ آدام اسمیت و ثروت ملل، تهران، جامعه و اقتصاد، ۱۳۵۸.
۲۷. کاتوزیان، محمد علی؛ اقتصاد سیاسی ایران، تهران، پاپیروس، ۱۳۶۶.
۲۸. کاتوزیان، ناصر؛ اموال و مالکیت، تهران، میزان، ۱۳۷۶.

۲۹. _____، اهمیت حقوق اسلامی در نظام حقوقی، مجله کانون وکلا، شماره ۱۰، دوره جدید، ۱۳۷۵.
۳۰. کاستلز، مانوئل؛ عصر اطلاعات، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
۳۱. گرب، ادوارد. ج؛ نابرابری اجتماعی، ترجمه محمد سیاهپوش و احمد رضا غروی‌زاد، تهران، نشر معاصر، ۱۳۷۷.
۳۲. لاژوژی، ژوزف؛ مکتب‌های اقتصادی، ترجمه جهانگیر افکاری، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
۳۳. مارکس، کارل؛ سرمایه، ترجمه ایرج اسکندری، انتشارات فردوس ۱۳۷۹.
۳۴. مدرسی طباطبایی، حسین؛ زمین در فقه اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.
۳۵. نورث، داگلاس؛ ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد (آرمکی)، تهران، نی، ۱۳۷۹.
۳۶. _____؛ نهادها و تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی فیض‌آبادی، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷.
۳۷. ویل دورانت؛ تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، تهران، اقبال، ۱۳۲۷.
۳۸. هانت، ای. ک؛ تکامل نهادها و ایدئولوژی اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد، تهران، جامعه و اقتصاد، ۱۳۵۸.

(ب) انگلیسی

39. Alchian, Arman. A and Harold Demsetz, "the property Rights paradigm", the journal of Economic History, vol. 33, Issue 1, 1973, pp-16-27
40. Anderson, L, A property Rights view of natural resource economics, the Australian journal of Agricultural and Resource Economic, 48: 3, 1999.
41. Barzel, Y, "Economic Analysis of property Rights", Cambridge, Cambridge University press, 1997.
42. Besley, T, "property Rights and investment incentives: theory and evidence from Ghana", journal of Political Economy, 103, 5, 1995.
43. Bethel, T, "the noblest triumph: property and prosperity through the ages", New York, st. Martin's press, 1998.
44. Burrows, P and Veljanovsky, C, (1981), the economic approach to law, London, Butterworths.
45. Clague, C, et al, Contract Enforcement, property rights and Economic performance", journal of Economic growth, 4, 1999, 181-277.
46. Clabasi, G and Melamed, D, property rules, Harvard law review, 85, 1089-1128.
47. Coas, R, 1960, "The problem of social cost", journal of Law and Economics, 3, 1-44.
48. Demsetz, H, 1967, toward a theory of property rights, American economic review, 57, 347-59.
49. Feder. G and Feeny. O, Land tenure and property Rights: theory and implications for Development policy, word Bank Economic Review, 5, 1991, 135-153.
50. Feder. G and onchan. T, Land ownership security and farm investment in Thailand, Agricultural Economics, 62 (2), 1987, 311-320.
51. Fitzpatrick. D, Evolution and chaos in property Rights systems: the third world tragedy of contested Access, the Yale law journal, 115: 996 (2006).

52. Furubotn, E, G and S, Pejovich, property Rights and Economic theory: A survey of Recent literature, journal of Economic literature, 10, 4, 1972.
53. Gould. D. M and W. C. Gruben, the role of intellectual property Rights in Economic Growth, journal of Development Economic, 48, 1996.
54. Heitger, Benhard, "property rights and wealth of nation", cato journal, 23, 2004.
55. Lai E, international intellectual property Rights protection and rate of product innovation, journal of development Economic, 55, 1998.
56. Lawson, R, and J, Gwartney, Economic Freedom of the world: 2002, Vancouver, the Fraser institute.
57. Libecap, Gary. D, contracting for property Rights, New York, Cambridge University press, 1989.
58. Libecap. Gary D, Economic variables and Development of Law: the case of western mineral Rights, journal of Economic History, 38 (1978).
59. Mahoney, j, "property Rights Theory, manag, Decis Econ, 26. (1995).
60. Maksimovic, V, and Demirguc-kunt, A, "Law, Finance and firm Growth", journal of Finance, 53, 1998, 2107-2137.
61. Marshall, Alfred, "principles of Economics", London, Macmillan, 1956.
62. Michelman, F, Property, utility and Fairness: comments on the Ethical Foundations of just compensation Law", Harvard Law Review, 80, 1967.
63. Mises. Ludwig von, "Human Action: Chicago, Henry Regnery Company, 1966.
64. North, D, Robert Paul Thomas," An Economic theory of the Growth of the western world", the economic History Review, 23, 1, 1970.
65. North, D, "institutions", j. of. Econ. Perspectives, vol, 5, Issue1, winter, 1991.
66. O'Driscoll j, and Lee Hoskins," property Rights: the key to Economic Development", Policy Analysis, 482, 7, (2003), 1-17.
67. Patrick, D, 2006, evolution and chaos in property rights, Yale law journal, 115, 996.
68. Pejovich, S, The incentive to innovate under Alternative property Rights, Cato journal, 2, 1984.
69. Pejovich, S, law tradition and the transition in Eastern Europe, the independent Review, 2, 2, 1997.
70. Platteau, J, Division of the commons: a partial Assessment of the new institutional Economics of land Rights, American, journal of Agricultural Economic, 80, 1998.
71. Rosen, H, 2005, public finance, London, Macgrawhill.
72. Samuels, W, "the physiocratic theory of property and state", Quarterly journal of Economic, 75 (1), 1961, 96-111.
73. Scott. H, Gordon, The Economic Theory of a common-property Resource, the journal of political Economy, 62, 2, 1959.
74. Smith, A, 1976, an inquiry, into the nature and causes of the wealth of nations, university of Chicago press.

75. Sened, I, 2003, "The Distribution of and access to property Rights in Developing countries", workshop papers, north publishers.
76. Shavell, S, 2002, economics and analysis of property law, Harvard University press.
77. Umbeck, j, "Might makes Rights: A theory of the Formation and initial distribution of property Rights", Economic inquiry, 1997, 19, 35-59.
78. Weimer, David L, "the political Economy of property Rights", New York, university of Rochester, 2002.
Williamson. O. E, " the new institutional Economics, journal of Economic literature, 38, 2000.